نیمهٔ دیگر محال جدیدین نمایند - و هشت لک روپیهٔ دیگر بحضرت مهد علیا سپردند - که هرگاه مظهر دلایل تاجداری - مراۃ شمایل بختیاری - مطرح انوار الهی - مطمح انظار شاهنشاهی ؛ گوهر سروری - عنصر بزرگی و برتری - پادشاهزاده محمد داراشکوه - و سرو جویبار دولت - کوکب برج سعادت - منشاء آثار بسالت - منمأ اطوار نبالت - پادشاهزادهٔ محمد شاه شجاع بهادر - و جامع امارات بهروزی - حاوی آیات فیروزی - مورد عنایات پادشاهی - مظهر الطاف ظل اللهی - پادشاهزادهٔ محمد اورنگ زیب - از دار السلطنة لاهور بدار الخلافة اکره آمده ناصیهٔ بختمندی و دولتوری به تلثیم بارگاه آسمان جاه برافروزند - چار ونیم لک روپیه میان ایشان تقسیم نمایند - بدین نوع دو لک روپیه بمهین خلف خلافت - و یک و نیم لک روپیه بدرمیین پور عظمت - ویک لک روپیه بسیو مین فرزند دولت - وسه ونیم لک روپیه به پادشاهزادهٔ کامگار والا تبار مراد بخش و پادشاهزادهٔ ارجمند لطف الله و درهٔ دریای بختوری روشن رای بیگم و غرهٔ دولت و سروری ثریا بانو بیگم بدهند - و یومیهٔ پادشاهزادهٔ والا مقدار محمد دارا شکوه هزار روپیه - و پادشاهزادهٔ عالی تبار محمد شاه شجاع بهادر هفصد و پنجاه روپیه - و پادشاهزادهٔ بخت بیدار محمد اورنگ زیب پانصد روپیه - و پادشاهزادهٔ عالی نسب مراد بخش دوصد و پنجاه روپیه مقرر فرمودند *

تصویر زائچهٔ طالع سعادت مطالع جلوس ابد مانوس فرازندهٔ لوای جهانبانی حضرت صاحب قران ثانی که ملا فرید دهلوی بطور اختر شناسان یونانی استخراج نموده اند

نتیجهٔ برکات کوني و الهي - تحفهٔ سعادات زمیني و آسماني - نیصرهٔ میامن دیني و دنیوي - تذکرهٔ محاسن صوري و معنوي - یعني زائیچهٔ طالع سعادت مطالع جلوس اید پیوند نقش پذیر خامهٔ حقیقت نگار گردانیدن ناگزیر دقیقه سنجان حقایق موجودات و موشگافان دقایق کاینات است - تا جهانیان که بیشتر گمره و کمتر بره اند از پس پردهٔ غفلت و پندار برآمده چنین امور جلیله را از تائیدات یزداني نه تدبیرات انساني دانسته سرسري نه پندارند و چنین شیون نبیله را از تیسیرات جاوداني آسماني به تسهیلات زمیني عالي پنداشته آسان نه انگارند - و باین اصطرلاب حقیقت تما بدانند که مقصد انجم و افلاک ازین گردش سال و ماه و تگادو گاه بیگاه تحصیل این امر خطیر و تیسیر این شان کبیر بود - و باین مرآة حق نما به بینند که چه مرایه نظرات سعادت بکار رفته - و چه مایهٔ سعادت نظرات بروي کار آمده - تا شکر گزاران کارگاه آسماني - و چهره کشایان تقدیر یزداني - این فرازندهٔ رایات ملک داري و جهانگیري - برازندهٔ تاج فرمان روائي و جهان کشائي را زینت افزاي اورنگ این سلطنت بي زوال - و زیب افروز دیهیم این دولت بي انتقال - گردانیده - جهان و جهانیان را نوید آسایش آوردند - وسرودهٔ نشاط سرمد رسانیدند *

زائچهٔ طالع سلطنتست این * جدول اسرار الهیست این
زایچهٔ دولت فرخ سرند * وذلکهٔ دانش و فهرست داد
کوکبهٔ کوکب فیروزه مست * کون ومکانرا بسعادت علاست
دیده بدین فرخ اثر باز کن * بردو جهان تا بابد ناز کن

چون فرصت استیعاب خصایص و رخصت استیفای نتایج بیوت دوازده‌گانه بیش از آن است که بپیمایدی دگرگون کوته رقم خامه نوردیده آید - بحکم ناگزیر وقت اندکی از بسیار و یکی از هزار مرقوم قلم صواب رقم گشت - تا بدریافت لختی از بوالعجبهای این اقبال آید اتصال و شگرف کاری این دولت بلند صولت که از خواص نظرات بدیعه و آثار حرکات غریبه است دیدهٔ حق بین هواخواهان انصاف گزین جلای تازه پذیرد - و نتوان بینان بی راه رو جادهٔ مستقیم راست بینی و درست آئینی را پیش گیرند ٭

شرح مراکز بیوت دوازده‌گانه

خانهٔ اول — که خانهٔ طالع اشرف است برج حوت واقع شده که خانهٔ سعد اکبر و بیت الشرف سعد اصغر است - و مرکز این خانه دقیقهٔ پانزدهم از درجهٔ بیستم این برج است که حد مریخ و وجه مشتری باشد - و این درجه مونث است و نیره و رب مثلثه اش زهره بشرکت مریخ و خدمت قمر و ثانی عشریهٔ زهره و نه بهر مشتری و هفت بهر عطارد و دریجان قمر و ازدجان شمس و مستولی برین خانه مشتری بشرکت زهره و سهم الملک و السلطان در دقیقهٔ سی و چهارم از درجهٔ بیست و نهم و زهره در دقیقهٔ چهل و دوم از درجهٔ دوازدهم که بحسب تسویهٔ بیوت در خانهٔ دوازدهم است و بحسب برجیت در طالع بشرکت - بیان احکام این خانه - چون صاحب طالع مشتری است که سعد اکبر است بشرکت مریخ و سعد اکبر در وتد عاشر وقوع یافته که خانهٔ دولت و سلطنت است - و مریخ حسب

خانهٔ سیوم ناظر است بخانهٔ نهم که خانهٔ دین و اسلام و سفر است
و زهره که کوکب اسلام است صاحب این خانه است همواره در سفر
رایات عالیات بفتح و ظفر بر افرازند - و پاک دین درست اعتقاد
و متوجه احوال سادات که متضمن خشنودی سید کاینات است
صلی الله علیه وآله وسلم و علما و فضلا و صلحا باشند - و در رواج دین
اسلام مساعی جمیله بظهور رسانند و چون این خانه به برادران
و اقربا منسوب است و بحسب تسویهٔ بیوت مریخ درانجا واقع شده
دلالت دارد برانکه برادران و اقربا نزدیک و دور صاحب طالع منکوب
و مغضوب شده بفلاکت و هلاکت رسند - و چون زهره در برج شرف
است دلالت دارد برانکه مخدرات سرادقات عصمت و محتجبات
حجب عفت خصوصا ذوات قرابت قریبه همیشه خوشوقت و مسرور
بوده بدولت و جمعیت خاطر باشند - و نهایت محبت و اخلاص از
انها بظهور رسد - و توجه آنحضرت شامل حال ایشان باشد •

خانهٔ چهارم - برج جوزا است بشرکت سرطان که خانهٔ عطارد
و شرف راس است و مرکز این خانه دقیقهٔ پنجاه و پنجم از درجهٔ
بیست و سیوم این برج است که حد مریخ و وجه افتاب است
و رب مثلثه اش زحل بشرکت عطارد و خدمت مشتري و اثنی
عشریهٔ مشتري و نه بهر مریخ و هفت بهر شمس و دریجان زحل
و ارد جان مشتري و این درجه مذکر است و نیره و مستولي برین
جزو عطارد بنحوی از شرکت مریخ و سهم العلم و الحلم در دقیقهٔ
هشتم از درجهٔ پنجم وسهم الاخوة و الاخوات در دقیقهٔ هشتم از درجهٔ
.. دردقیقهٔ یازدهم از درجهٔ ششم وقمر در دقیقهٔ سیوم از درجهٔ

پانزدهم است - بیان احکام این خانه - چون این خانه که وتد رابع است منسوب است بعواقب امور و املاک و اسباب - و صاحب خانه عطارد است بشرکت قمر و عطارد بحسب تسویه در خانهٔ یازدهم و قمر ببرجیست درین خانه دلالت کند بر حسن عاقبت و ثبات مملکت و افزونی جاه و مرتبت و کثرت اسباب و اموال و علو قدر و منزلت و طرح نمودن عمارات لطیفه و بناهای غریبه و بسیاری خیرات و مبرات صاحب طالع - و انتفاع گرفتن خلق از کثرت محصولات و ارزانی و آبادانی ولایات - و بودن سهم السعادت بحسب تسویه درین خانه دال است برانکه عواقب کارها بخیر و خوبی بگذرد و سرانجام مهمات بروجه احسن بود *

خانهٔ پنجم - برج سرطان است بشرکت اسدکه خانهٔ قمر و شرف مشتري است ومرکز این خانه دقیقهٔ پنجاه و پنجم از درجهٔ بیستم این برج است که حد مشتري و وجه عطارد است و رب مثلثه اش زهره بشرکت مریخ و خدمت قمر و اثناعشریهٔ زحل و نه بهر مشتری و هفت بهر آفتاب و دریجان مریخ و اردجان قمر و این درجه مونث است و مظلمه و مستولي براین جزو زهره و سهم السعادت در دقیقهٔ چهل و ششم از درجهٔ نهم و سهم عواقب الامور در آخر درجهٔ بیست و پنجم و سهم العقل و النطق در دقیقهٔ یازدهم از درجهٔ بیست و سیوم و سهم الورطه و الشدة در دقیقهٔ اول از درجهٔ دهم و راس در دقیقهٔ سی و چهارم از درجهٔ بیست و هشتم - بیان احکام این خانه - چون این خانه بفرزندان و عیش و عشرت وهدیه منسوب است وصاحب او قمر در برج جوزا و آفتاب در برج دلو

و قمر در برج جوزا محظوظ است یعني از برج شرف بر آمده بخانه دارد و راس درین خانه و سهم السعادة بپرجیت هم درین خانه و مستولي برین جزو زهره واقع شد دلالت دارد برانکه فرزندان سعادت پیوند بعطوفت و شفقت شاهنشاهي قرین باشند و در سایهٔ دولت و کنف عنایت حضرت اقدس اعلی تربیت یابند و بسعادات صوري و معنوي فایز گردند - وتحف و هدایا از اطراف و اکناف و جهات مختلفه بپایهٔ سریر اعلی برسد - واکثر اوقات بفرح و شادماني و عیش و کامراني گذرد - و میل خاطر اشرف بشنودن و دانستن نغمات و مقامات و اصوات و الحانات بیشتر باشد *

خانهٔ ششم - برج اسد است که خانهٔ آفتاب است و مرکز این خانه دقیقهٔ چهاردهم از درجهٔ نوزدهم این برج است که حد عطارد ووجه مشتری است و رب مثلثه اش افتاب است بشرکت مشتري و خدمت زحل و اثنا عشریهٔ مشتري ونه بهر عطارد و هفت بهر زحل و دریجان مشتري و ارد جان شمس و مستولي برین جز و شمس بنحوی از شرکت عطارد - و این درجه مذکر است و خالیه و سهم الحب والالفة در دقیقهٔ سیزدهم از درجهٔ یازدهم - و سهم التزویج در دقیقهٔ بیست و هشتم از درجهٔ نوزدهم - و سهم العبید در دقیقهٔ سیوم از درجهٔ دوم - بیان احکام این خانه - چون این خانه منسوب است بخدم وعبید وامراض و دران برج اسد واقع شده و صاحب این خانه آفتاب است بشرکت عطارد و اکثر کواکب ناظر اند باین خانه و سهم العبید به پرجیت درین خانه و مستولی برین خانه آفتاب و عطارد است [illegible] بر اعتد[illegible] زاج سعادت امتزاج و بر بسیاری غلامان

وفادار و خدمتگاران جانسپار باخلاص و یکجهتی و یکرنگی خدمات پسندیده و ترددات نمایان بجا آورند - و منافع بسیار وفواید بیشمار رسانند - و مهمات عظیمه کفایت نمایند - و از یمن دولت آن حضرت بانواع نوازش تربیت یابند - و روزگار بفراغت و جمعیت و فرح و سرور گذرانند - و چون مشتري از خانهٔ عاشر ناظر است بنظر تثلیث بخانهٔ ششم اقتضاي سعادت جاوید میکند ٭

خانهٔ هفتم - برج سنبله است که خانه و شرف عطارد است و مرکز این خانه دقیقهٔ پانزدهم از درجهٔ بیستم این برج است که حد مشتری و وجه زهره است و رب مثلثه اش زهره بشرکت قمر و خدمت مریخ و اثنی عشریه و هفت بهر مریخ و نه بهر عطارد و دریجان و اردجان زحل و مستولي برین جزو مشتري و این درجه مونث است و مظلمه و سهم السفر در دقیقهٔ چهارم از درجهٔ نهم و زحل در دقیقهٔ بیست و نهم از درجهٔ سیزدهم و بحسب تسویه درین خانه - بیان احکام این خانه - چون این خانه وتد سابع است و صاحبش عطارد بشرکت زهره و مستولي برین جز و مشتري و زحل بحسب تسویه درین خانه است دلالت دارد بر مقهوري اعدای دولت - ومغلوب و منکوب بودن مخالفان - و اینکه آنحضرت همیشه از شر و مکر و غدر این طبقه ایمن و سالم از ضرر و نقصان ایشان در حفظ و حراست ایزد سبحانه و تعالی باشند - و چون زهره ناظر است بنظر مقابلهٔ احوال ازواج مطهرهٔ آنحضرت بخیر و خوبي گذرد - و محبت و الفت بدرجهٔ کمال باشد - و موانست و موافقت بی نهایت بود - و نسبت ببعضی عنایت و توجه بیشتر باشد ٭

خانهٔ هشتم - برج میزان است که خانهٔ زهره و شرف زحل است و مرکز این خانه دقیقهٔ سی و سیوم از درجهٔ بیست و سیوم این برج است که حد زهره و وجه مشتري است و رب مثلثه اش زحل بشرکت عطارد و خدمت مشتري و اثنی عشریهٔ قمر و نه بهر و هفت بهر مریخ و دریجان عطارد و ارد جان آفتاب و مستولي برین جزو زحل و این درجه مذکر است و نیره و سهم الحیله در دقیقهٔ هفدهم از درجهٔ بیست و نهم - بیان احکام این خانه - چون این خانه منسوب است بخوف و خطر و مواریث و صاحب خانه زهره است بشرکت مریخ و زحل بحسب برجیت درین خانه است که برج شرف اوست دلالت دارد بر سالم بودن پیکر اقدس از جمیع امراض و مکروهات - و مصون بودن مزاج اقدس از کل علل و آفات و اگر احیانا عارضهٔ عارض ذات اقدس گردد زود دفع شود - که صاحب این خانه در برج شرف خود است و در طالع *

خانهٔ نهم - برج عقرب است که خانهٔ مریخ است و مرکز این خانه آخر بیست و چهارم درجهٔ این برج است که حد، مشتري و وجه زهره است - و رب مثلثه اش زهره بشرکت مریخ وخدمت قمر و اثنی عشریهٔ آفتاب و نه بهر و هفت بهر زحل و دریجان قمر و اردجان زحل و مستولي برین جزو زهره و این درجه مونث است و نیره و سهم الغیب در دقیقهٔ چهل و چهارم از درجهٔ سیوم - و سهم الضیاع و العقار و سهم بعد الغور در دقیقهٔ شانزدهم از درجهٔ بیست و سهم العدا در دقیقهٔ پنجاه و هفتم از درجهٔ درجهٔ هفتم - بیان احکام این خانه -

چون این خانه منسوب است بعلم و دین و سفر و صاحب خانه مریخ بشرکت مشتري و سهم الغیب نیزدرین خانه واقع شده و مستولي برین جزو زهره است که کوکب دین و اسلام است دلالت دارد بر رسوخ اعلی حضرت در دین اسلام و ورع و عبادت وطاعت و تقویت شرع و تربیت اشراف و صلحا و شفقت و مهرباني برعلما و فضلا و حسن سرانجام و سامان کار و بار و سفر و رزانت رای و متانت فکر و اصابت تدبیر یعنی اکثر آن موافق تقدیر وقوع یابد - و دلالت کند بر زیادتيِ فهم و فراست - و دانش و کیاست - و برکثرت سفر که منافع بیشمار و فواید بسیار دارد - و سبب وفور دولت و عظمت و زیادتيِ جاه و شوکت و مال و مکنت است *

خانهٔ دهم - برج قوس است که خانهٔ مشتري و شرف ذنب است و مرکزاین خانه دقیقهٔ پنجاه وپنجم از درجهٔ بیست و سیوم این برج است که حد و وجه زحل است و رب مثلثه اش آفتاب بشرکت مشتري و خدمت زحل و اثنی عشریهٔ عطارد و نه بهر زهره وهفت بهر قمر و دریجان شمش واردجان زهره و مستولی برین جزو مشتري است بنحوی از شرکت زحل واین درجه مذکر است و مظلمه و سهم‌الاعتماد در دقیقهٔ سی و دوم از درجهٔ شانزدهم و مشتری در دقیقهٔ بیست و دوم از درجهٔ بیست و هشتم - بیان احکام این خانه - چون این خانه وتد عاشر است و منسوب است بدولت و سلطنت و عمل و جاه و صاحب این خانه مشتری است بشرکت زحل و مشتري درین خانه قوي حال و مستولی بر طالع و مستولی بر جزو خود و زحل در برج شرف دلیل است بر ازدیاد

دولت و عظمت و افزونیٔ جاه و حشمت و میل خاطر اشرف اعلی به نیکنامي و فتح ابواب عدالت و رعیت پروري و نصفت و داد گستري و سعی در انتظام امور مملکت و اسباب شوکت و ابهت و این که ایام سلطنت بعیش وکامراني مقرون باشد - وصورت هر مراد که بر لوح خیال اقدس نقش بندد بحسب خواهش دل ظهور یابد - و انحضرت بعلو قدر و رفعت منزلت بر سایر سلاطین روزگار فایق و غالب آیند *

خانهٔ یازدهم - برج جدي است که خانهٔ زحل و شرف مریخ است و مرکز این خانه دقیقهٔ پنجاه و پنجم از درجهٔ بیستم این برج است که حد زهره و وجه مریخ است ورب مثلثه اش زهره بشرکت قمر و خدمت مریخ و اثنی عشریهٔ شمس و نه بهر عطارد و هفت بهر و دریجان زهره و ارد جان مریخ و این درجه مونث است وقیمه و مستولی برین جزو زحل و سهم الاولاد در دقیقهٔ بیست و دوم از درجهٔ پنجم و ذنب در دقیقهٔ سی و چهارم از درجهٔ بیست و هشتم - بیان احکام این خانة - چون این خانه منسوب است برجا و اصدقا و سعادتها و صاحب خانه زحل است و مستولی برین جزو در برج شرف خود و سهم المال درین خانه واقع شده دلالت میکند بر بسیاریٔ دولتخواهان عمده از خاندانهای قدیم - و وزرا و ارکان دولت دانا و حکیم - و وصول منافع و فواید کثیره و حصول مرادات و مطلوبات عظیمه و هر مطلبی که بخاطر اقدس گذرانند بزودي و خوبی برآید - و آنچه درآینهٔ خیال پرتو اندازد بزود ترین وقتی و خوبترین صورتي بحصول موصول شود - وبانواع خرمي و فرح و نشاط

و سرور گذرانند - و مهمات سلطانی و معاملات دیوانی بحسب
خواهش دل میسر گردد •

خانهٔ دوازدهم - برج دلو است که خانهٔ زحل است و مرکز این
خانه دقیقهٔ چهاردهم از درجهٔ نوزدهم این برج است که حد مشتری
و وجه عطارد است و رب مثلثه اش زحل بشرکت عطارد و خدمت
مشتری و اثنی عشریهٔ عطارد و نه بهر مشتری و هفت بهر زهره
و دریجان عطارد و اودجان قمر و مستولی برین جزو زحل بنحوی
از شرکت - و این درجه مذکر است و نیره و سهم المال در دقیقهٔ
سی و هفتم از درجهٔ هفتم و جزو اجتماع مقدم در دقیقهٔ هشتم از
درجهٔ هفدهم و شمس در دقیقهٔ پنجاه و نهم از درجهٔ بیست و
پنجم و عطارد در دقیقهٔ یازدهم از درجهٔ سیوم - بیان احکام این خانه
چون این خانه منسوب است بدشمنان و چارپایان بزرگ و صاحب
این خانه زحل است بشرکت مشتری و مستولی برین خانه زحل
و مشتری و هر دو قوی حال اند - و نیر اعظم که خسرو انجم و عطیه
بخش عالم است نیز درین خانه با عطارد واقع شده - و اجتماع ایشان
درحقیقت بمثابهٔ اجتماع دو آفتاب است دلالت میکند که بسبب
ازدیاد جاه و دولت و وفور عظمت و حشمت همیشه اعدا مقهور و
منکوب - و عموماً دشمنان مخذول و مغلوب باشند - و اولاد و اعقاب
سعادتمند بدولت ابد پیوند قرناً بعد قرن و نسلاً بعد نسل فایز
گردند - و چهارپایان بزرگ از فیل و اسپ و شتر بسیار در سرکار خاصه
شریفه جمع آیند - از غرایب اتفاقات آنکه طالع جلوس مبارک
موافق طالع سال قران اصغر است که در سنه هزار و سی و دو

در برج اسد واقع شده - و این دلیل ست قوي برطول مدت دولت و ایام سلطنت - و چون همه کواکب بقوای ذاتي وعرضي قوي حال اند دلالت قطعي دارد برکشایش کارها و حصول مراد و نیل مقصود *

در هنگام فرمان روائی حضرت عرش آشیاني و تخت آرائي حضرت جنت مکانی هرگاه یکی از آیندگان بشرف ملازمت مشرف میگشت یا یکی از بندگان بتکرمهٔ عنایت پادشاهی مکرم میگردید سر بسجده می نهاد - چنانچه در ملل سالفه و امم سابقه برای برگزیدگان دین و پیشوایان راه یقین بطریق تحیت و فروتني به عبادت وبندگیي پیشاني برزمین می گذاشتند - و سجدهٔ ملایکه مر آدم را و پدر و برادران یوسف را ازین گونه بود - و این تحیت در امم پیشین بمثابهٔ سلام و مصافحه بود - پس از انکه عالم بفروغ خورشید آئین مستدیم محمدي و دین مستقیم احمدی نور آگین شد - و چراغ ملل بالیه و ادیان خالیه فرومرد - این تحیت منسوخ شد و بدل آن سلام و مصافحه مقرر گشت * بیت *

ای ملتها ز بعثت تو * چون مکتبها بعید و نوروز

چون خاقان دین دار و جهانبان عبادت شعار برسریر سلیماني و اورنگ گیتي ستانی جلوس اقدس فرمود همگي همت پادشاهانه بر تجدید مراسم ملت مصطفوی که رو باندراس نهاده بود و نهمت ملکانه بر تشئید مبانیء شریعت محمدي که مشرف بر انطماس شده بود گماشته - نخستین حکمي که دران روز سعادت افروز که شب قدر ازان سرمایهٔ کرامت اندوزی در یوزه کند - و روز نوروز پیرایهٔ دلکشائی و جهان افروزي - از پیشگاه دین پروري و

شریعت گستري عز صدور یافت - این بود که سزاوار این تعظیم ذات
تقدس سمات معبود حقیقي دانسته برای دیگر ناصیه بر خاک مذلت
ننهند - مهابت خان خانخانان سپه سالار معروض داشت که ایزد
جهان افرین برای نظام عالم چنانچه بندگان را در مرتبهٔ نوازش و
بزرگداشت متفاوت آفریده - یکی را بپایهٔ اوج رفعت وعزت برمی
اورد و بمرتبهٔ ولای خداوندگاري و پایه بلند فرمان گذاري رسانیده
بر مسند کامگاري و بختیاري متمکن میسازد - و دیگرانرا به حکم
پذیری و فرمان برداری او بازداشته هر کدام را باندازهٔ استعدادکار
و حالت روزگار در اتمام امور ضروریهٔ او ممد و معاون میگرداند
همچنین تفاوت در مراتب تعظیم وتبجیل نیز از لوازم انتظام ومراسم
قوام این نشأة گردانیده - بر همکنان هویداست که چنانچه این دودمان
رفیع الشان بحسب کیفیت دولت و جاه وکمیت زمان و مکنت
و دستگاه از جمیع فرمان روایان والا مقدار امتیاز دارد - چه از زمان
نوح تا امروز بطنا بعد بطن ارثا و حسبا باستقلال اورنگ نشین اند -
وخلفا بعد سلف استعداد او نسبا باستیهال گیتی ستان - ودرین عهد
بعید ومدت مدید غبار عار متابعت غیری بردامن رفعت و اعتبار
این طبقهٔ علیه نه نشسته - وسلسلهٔ ازین فروبها وحبل متین عز و
اعتلای این طایفهٔ رفیعه از هم نا گسسته همچنین ناگزیر پایه
شناسی و مرتبه دانی انست که تحیهٔ این گروه والا شکوه نیز مغایر
تحیات مشترکه میان سایر بندگان الهی باشد - و چون حضرت از
پرهیزگاري و اطاعات اوامر باریتعالی و تقدس به سجده راضی
نیستند اگر بجای سجده زمین بوس قرار یابد هراینه سرشتهٔ

امتیاز مخدوم از خادم رئیس از مرؤس و سلطان از رعیت که استقامت امور جمهور و استدامت جمهور امور بان باز بسته است مضبوط باشد - و سبب انتظام جمعیت انام و التیام رفاهیت خاص و عام چنانچه باید بروي کار آید - پادشاه دین پناه بجهت پذیرائی ملتمس آن هواخواه قرار دادند - که هر دو دست بر زمین گذاشته پشت دست را استلام نمایند - تاهم تحیت رعایت یابد - وهم سجده بروی کار نیاید * بیت *

از مرتبه دانی است درین مرتبه آرای
ایزد ندهد مرتبه جز مرتبه دان را

و باوجود این رعایت جانب سادات والا درجات که مستحق تعظیم و تکریم اند و فضلای صلاح آثار و درویشان پرهیزکار و زاویه گزینان عبادت گزار فرموده این تواضع نیز معاف نمودند - و در زمان ملازمت بسلام و هنگام وداع بفاتحه اکتفا فرمودند - و چون زمین بوس صورت سجده داشت پس از چندي پادشاه حق آگاه آن را نیز برطرف ساخته تسلیم چهارم بجاي آن مقرر فرمودند - چنانچه تفصیل آن در سالي که قرار یافته نگاشته خواهد شد *

و چون اعتضاد خلافت و فرمان روائی - اعتماد سلطنت و کشور کشائی - فص خاتم وفاداري و حق گذاري - آب جوهر حقیقت و جانسپاری - مونس وحدت سراي حضور - خاص الخاص بزم سرور - مستشار دولت خاقانی - موتمن بارگاه سلطاني - همدم دلکشاي مجلس خاص - محرم خلوة سرای اخلاص - دقیقه یاب سرایر بادشاهی - رمز شناس مزاج داني و آگاهی - مورد الطاف

شاهنشاهی - مطرح عواطف ظل الهی - جوهر مرآت حقیقت و وفا -
فروغ شمع یکرنگی و صفا - قدوهٔ خوانین بلند مکان - معزز المنزلة
یمین الدوله آصف خان - که منشیان بلاغت نشان بنگارش این
القاب سعادت نصاب در مضامین مراحم آگین که بنام آن قدوهٔ
نوئینان زمان شرف صدور خواهد یافت مامور گشتند - هنوز از دار
السلطنة لاهور بدار الخلافة اکبرآباد نرسیده بود - و شرف ملازمت که
در حقیقت ملازمت شرف است در نیافته - منشور عاطفت بخط
نوازش نمط نگاشته هیکل گردن اعتبار اسلاف و تمیمهٔ ساعد افتخار
اخلاف آن نسخهٔ معالی و مکارم گردانیدند - و در فرمان مقدس
بلفظ عمو که طراز آستین مباهات و نقش نگین مفاخرت آن مجمع
اطوار هواخواهی و محرم اسرار پادشاهی است عز اختصاص
بخشیدند - منصب آن رکن رکین دولت روز افزون در فرمان روائی
حضرت جنت مکانی بهفت هزاری ذات و هفت هزار سوار دو اسپه
سه اسپه که دران زمان و در عهد حضرت عرش آشیانی منصب
هیچ یکی از امرای ذی شان ازان زیاده نبود - و بیش از دو سه
نوئینان والا اعتبار باین پایهٔ گرانمایه ارتقا ننموده بودند رسیده بود -
درین سلطنت خداداد که عیار شناسی و مقدار دانی را روز بازار
است - و روزگار عداوت کار برخلاف گذشته مستعدان نوازش و
مستحقان تربیت را خدمت گذار - غایبانه هشت هزاری ذات و
هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه که در تنخواه سواران از یک اسپه
ده بیست افزون است مقرر گردید - و برای دوام ذکر مناقب
و مفاخر آن عمدهٔ نوئینان والا شان اسوهٔ امرای رفیع المکان

نقل آن منشور عنایت گنجور درین نامهٔ نامي ثبت افتاد *

نقل فرمان کرامت عنوان

داناي رموز سلطنت عظمی - واقف اسرار خلافت کبری - سرخیل یکرنگان وفادار - سالار یکجهتان حق گذار - کار فرماي ارباب سیف و قلم - مدبر امور عالم - زبدهٔ خوانین عالي شان - قدوهٔ امراي بلند مکان - عضد الخلافه - یمین الدوله - عموي دانا آصف خان - در امان حضرت ملک منان بوده بدانند - در چهارم گهري روز مبارک دوشنبه بیست و پنجم ماه بهمن موافق هشتم جمادی الثاني سنه هزار وسي و هفت بمبارکي و فیروزی در دار الخلافت اگره جلوس میمنت مانوس بر تخت سلطنت و سریر خلافت واقع شد - بدستوری که معروض داشته بودند لقب را شهاب الدین قرار دادیم - چنانچه نام مبارک مارا بعنوان اقبال نشان صاحب قران ثانی شاه جهان پادشاه غازي در خطبهٔ که درین روز بلند آوازه گردانیدند درج نمودند - و سکه هم بهمین نام مقدس زده شد *

لله الحمد که آن نقش که خاطر میخواست

آمد اخر ز پس پردهٔ تقدیر برون

امید واریم که الله تعالی این پادشاهی کل هندوستان بهشت نشان را که بمحض کرم خود بما عنایت نموده برما و شما که شریک این دولت جاوید طرازید مبارک گرداند - و روز بروز فتوحات تازه و نصرتهاي نمایان تازه نصیب اولیای دولت روز افزون سازد - ... ... عرضه داشت شمارا گذرانیده

و بعرض رسانید که مقرر نموده آمد که روز پنجشنبه بیست و یکم ماه بهمن ازانجا روانه شوید - و رز جمعه چهاردهم ماه اسفندارمذ بملازمت ما مشرف گردید - اینمعني چون دلالت بران مینمود که زمان دریافت ملازمت نزدیک رسیده خوشحال شدیم - قرار داد اینمعني که پادشاهزادهای کامگار برخوردار را همراه بیاورید وخواجه ابو الحسن را در لاهور بگذارید مستحسن افتاد - سرو پائي که در روز مبارک جلوس میمنت مانوس پوشیده بودیم براي آن عضد الخلافه فرستادیم - هرچند که هرچه بآن عمو عنایت فرمائیم زیاده ازان گنجایش دارد اما بالفعل منصب هشت هزاري ذات و هشت هزار سوار دواسپه سه اسپه عنایت نمودیم - و سواي آن بندر لاهري را بطریق انعام مرحمت فرمودیم - این عنایتهاي ما برشما مبارک باشد *

گذارش نوازشهاي ملکانه که دربارهٔ امرا و منصبداران وديگر بندهای که روزجلوس مقدس دولت اندوز حضور بودند جلوهٔ ظهور یافته *

چون از بدو تمیز فطرت پادشاهانه مصروف تحصیل مکارم اوصاف و مفاخر اخلاق است - وطبیعت ملکانه مبذول تسخیر دلها باسباب وفاق و اتفاق - تمامي اندیشه انکه بر دامن دلی غبار محنت ننشیند - و همگی خواهش آنکه از روزن خاطری دود غم بر نه‌خیزد - و مراسم نیاز رو بانعدام نهد - و مبانیء آز رخ بانهدام - سخا با دانش که چشمه سار دریاي جود ست چون رنگ با گل آمیخته است - و عطا با دستش که لوحهٔ خطوط بهبود ست چون نشا بامل در یک قالب ریخته *

بذل بي دستش نماید همچو دانش بي خرد
مال با جودش نماید همچو شاهی با حشم
روح را از رنج هاي دل تهي كرده كنار
آز را از گنج های جود پر كرده شكم

درین روز میمنت افروز که افسر جهانباني نور وضیاي تازه یافت وتخت ملک ستاني فر و بهاي بی اندازه - افضال را آب رفته بجوی آمد - و نوال را رونق گم شده بكوي - از فزونيء كرمش حرص گرسنه چشم دیر سیر بامتلا افتاد - و امید جهانگرد بر بارگاه سلاطین پناهش بار اقامت كشاد - مبلغ هفتاد و دو لک روپیه - شصت لک روپیه در مشكوي اقبال به پردگیان عصمت و بادشاهزادهای والا گوهر چنانچه گذارش یافت - و دوازده لک روپیه بسادات و مشایخ و فضلا و صلحا و شعرا و غیرهم عطا فرمودند * * بیت *

درخت همت او خود در ابتدا عالیست
ز سدره بر گذرد چون بمنتهای برسد

و مناصب لختي از بندها که شرف اندوز حضور بودند بدستور سابق مقرر شد - و برخي باضافه سرافراز گشتند - و مرحمت خلعت گرانمایه وخنجر مرصع و جمدهر مرصع و شمشیر مرصع و علم و نقاره و تومان وطوغ و اسپ بادپا و فیل کوه آسا ضمیمهٔ عنایت منصب و انعام زاید گردید - نخست عواطف بادشاهي دربارهٔ دولتمنداني که بستان اقبال، در رکاب دولت از خیبر بدارالخلافة آگره آمدند بر ... نگارش - مهرالله ... که از ملازمت حضرت جنت مكاني هنگامیکه ... سلطنت ... سي آمدند از راه جدا شده و نجات

خود و رهائي فرزندان و حفظ ناموس درين دانسته از روي عاقبت
انديشي درخيبر پناه بدرگاه آورده بسعادت ملازمت مستعد گرديده
بعنايت خلعت خاصه با چارقب طلا دوزي و خنجر مرصع با پهول
كتاره و شمشير مرصع ومنصب هفت هزاري ذات وهفت هزار سوار
دواسپه سه اسپه وخطاب والاي خانخاناني وسپه سالاري و علم و نقاره
و تومان و طوغ و دو اسپ از طويلهٔ خاصه با زين طلا و فيل از حلقهٔ
خاصه بايراق نقره و ماده فيل و چهارلك روپيه نقد فرق مباهات
بر افراخت - و وزير خان كه بخدمت وزارت عز اختصاص داشت
بخلعت و خنجر مرصع با پهول كتاره و منصب پنجهزاري ذات
و سه هزار سوار و علم و نقاره و اسپ از طويلهٔ خاصه بازين مطلا و
فيل از حلقهٔ خاصه و انعام يك لك روپيه - و سيد مظفر خان
بارهه تهمتوري بخلعت و خنجر مرصع و شمشير مرصع و منصب
چهارهزاري ذات و سه هزار سوار و علم و نقاره و اسپ از طويلهٔ
خاصه با زين مطلا و فيل از حلقهٔ خاصه و انعام يك لك روپيه - و
دلاورخان بريچ بخلعت خنجر مرصع و منصب چهار هزاري ذات
و دو هزار و پانصد سوار و علم و اسپ از طويلهٔ خاصه با زين مطلا و
فيل و انعام پنجاه هزار روپيه - و بهادرخان روهيله بخلعت و خنجر
مرصع و منصب چهار هزاري ذات و دو هزار سوار و علم و اسپ
از طويلهٔ خاصه با زين مطلا و فيل و انعام پنجاه هزار روپيه - و سردار
خان بخلعت وخنجر مرصع باضافهٔ پانصد سوار بمنصب سه هزاري
ذات و دو هزار سوار و بعلم و نقاره و اسپ با زين نقره و فيل
و انعام سي هزار روپيه - و راجه بيتهلداس پسر راجه گوپال‌داس كور

که از بندهاي معتبرجان سپر درگاه والا بود - در ایام پادشاهزادگی شهنشاه فلک بارگاه با یک پسر جانشین بلرام نام جانرا در راه ولی نعمت خویش فدا نموده - بخلعت و جمدهر مرصع و ازاصل و اضافه بمنصب سه هزاري ذات و هزار و پانصد سوار و بعلم و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین نقره و فیل و انعام سي هزار روپیه - و میرزا مظفر کرماني بخلعت و خنجر مرصع و منصب سه هزاري ذات و هزار و بست ودو سوار و علم و اسپ بازین نقره وفیل و انعام سي هزار روپیه - و راجه سروپ ولد راجه جگناتیه کچهواهه بخلعت و جمدهر مرصع و منصب سه هزاري ذات و هزار سوار و علم و اسپ با زین نقره و انعام بست و پنج هزار روپیه - و قلیج خان بخلعت و خنجر مرصع و باضافهٔ پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدي ذات و دو هزار سوار و بعلم و اسپ با زین نقره و فیل و انعام بیست وپنجهزار روپیه - و خواجه قاسم سید اتاني بخلعت و خنجر مرصع و منصب دوهزار و پانصدي ذات و هزار و بیست ودو سوار اسپ با زین نقره وفیل و انعام بیست و پنجهزار روپیه - و رضا بهادر مخاطب بخدمت پرستخان که به بخت بیدار و اختر سعادت یار از ایام صبی بغلامی خداوند جهان مفتخرگشته - و بمزاج داني و نیکو خدمتي دوام حضور در حریم محرمیت راه یافته - بخلعت وخنجرمرصع و ازاصل و اضافه بمنصب دو هزار ذات و هزار و دو بیست سوار و بعنایت اسپ و فیل و انعام بیست هزار روپیه و خدمت والاي میر توزکی و عصای مرصع - و هریک از یوسف محمد خان تاشکندي و جان‌نثار خان ... ولد مهابت خان خانخانان بخلعت و خنجر مرصع

و منصب دوهزاری ذات و هزار سوار و بخشیدن بمرحمت اسپ و فیل و پانزده هزار روپیه و دوبهدین بعنایت علم و اسپ و فیل ودوازده هزار روپیه - و دیانت خان دشت بیاضی بخلعت و منصب دوهزاری ذات و هشتصد سوار و انعام هفت هزار روپیه - ویکه تاز خان بخلعت و منصب هزار و پانصدی ذات و چهار صد سوار و انعام شش هزار روپیه - ونصیب شیرانی بخلعت و منصب هزاری ذات وهفصد سوار - و ترخان میانه بخلعت و منصب هزاری ذات و ششصد سوار - و هریکی از ابراهیم حسین مخاطب بمرحمت خان و زبردست خان و خواجه برخوردار و حیات ولد علی خان ترین که از بندهاي روشناس این درگاه والا بود و در راه قبله و مرشد خود جان درباخته وجیت سنگه راتهور و سیورام‌گور و سیام سنگه سیسودیه بخلعت ومنصب هزاري ذات و پانصد سوار - و حیات ترین بانعام هفت هزار روپیه - وجیت سنگه بانعام شش هزار روپیه - و هرکدام از نوبت خان و جهان خان کاکر بخلعت و منصب هزاري ذات و چهار صد سوار و انعام شش هزار روپیه - وخنجر خان و علاول ترین بخلعت ومنصب مسطور و انعام پنجهزار روپیه و شریف خان و عثمان روهیله عم بهادرخان بخلعت ومنصب هزاري ذات و سیصد سوار - و اهتمام خان و ترکتاز خان بخلعت و منصب هزاری ذات ودو صد وپنجاه سوار و انعام شش هزار روپیه - و حبیب سور بخلعت ومنصب هزاري ذات ودوصد سوار - و رشید خان خواجه سرا بخلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزاری ذات و دوصد سوار و بانعام چار هزار روپیه سرافراز گشتند *

پس ازان نگارش مراحم شاهنشاهي درباب جمعي که در

زمان دولت حضرت جنت مکانی منصب داشتند - و درین روز مسرت اما دولت اندوز بودند - و لختی بمناصب سابق و برخی باضافه سر بر افراختند می پردازد - خان عالم را بخلعت و خنجر مرصع باپهول کتاره و منصب شش هزاری ذات و پنجهزار سوار و علم و نقاره و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین طلا و فیل از حلقهٔ خاصه با ماده فیل سربلند گردانیدند - و قاسم خان جوینی را بخلعت و خنجر مرصع باپهول کتاره بر نواختند - و ز سواران منصب او دوهزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر نموده بمنصب پنج هزار ذات و پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه و بعلم و نقاره و اسپ ازطویلهٔ خاصه با یراق طلا و فیل از حلقهٔ خاصه سرفرازساختند - و لشکرخان بخلعت وخنجر مرصع با پهول کتاره و صوبه داری کابل از تغیر خواجه ابو الحسن که ظفرخان پسرش نیابة به نظم آن می پرداخت و باضافهٔ دوهزاری ذات و دو هزار سوار بمنصب پنجهزاری چهار هزار سوار و بعلم و نقاره و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا و فیل - و راجه جیسنگه نبیرهٔ راجه مان سنگه بخلعت و جمدهر مرصع و باضافهٔ پانصد سوار بمنصب چهار هزاری ذات و سه هزار سوار و بعلم و نقاره - و سید دلیرخان بارهه بخلعت و خنجر مرصع و از اصل و اضافه بمنصب چار هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار و بعلم و نقاره و فیل - و راو سور بهوریه بخلعت و جمدهر مرصع و با ضافهٔ هزاری ذات و پانصد سوار بمنصب چار هزار ذات و دو هزار و پانصد سوار و بعلم و نقاره و اسپ و فیل وراجه پهارته بندیله بخلعت و جمدهر مرصع و باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار

و پانصد سوار و بعلم و اسپ - و میرزا خان ولد شاه نواز خان بن عبدالرحیم خانخانان بخلعت وخنجر مرصع و منصب سه هزاري دو هزار سوار و علم و نقاره و فیل - و مصطفی بیگ بخلعت و خنجر مرصع و باضافهٔ هزاري ششصد سوار بمنصب مسطور و بخطاب ترکمان خاني وعلم واسپ بازین نقره - و ایزاي(؟) بخلعت و جمدهر مرصع و منصب سه هزاري ذات و هزار و پانصد سوار - و بابو خان کراني بخلعت و خنجر مرصع و باضافهٔ پانصدي سه صد سوار بمنصب مذکور - و هر یک از سید بهوه وعلیقلي درمن و بهار سنگه بندیله بخلعت و خنجر و جمدهر مرصع و منصب دو هزاري ذات و هزار و دو بیست سوار - و سید بهوه بخطاب دیندار خاني وعلم و اسپ - وعلیقلي به علم - و نورالدین قلي بخلعت ومنصب دوهزاري ذات وهفصد سوار - و سید یعقوب بخاري بخلعت و باضافهٔ پانصدي سه صد سوار بمنصب هزار و پانصدي ذات و هزار سوار - و جکمال ولد کشن سنگه راتهور بخلعت و منصب هزار و پانصدي ذات و وهفصد سوار - و سید عالم بارهه بخلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي ذات و ششصد سوار - و راجه دوارکا داس کچهوانیه بخلعت و منصب هزاري ذات و هشتصد سوار - و هردیرام کچهوانیه بخلعت ومنصب هزاري ذات وششصد و پنجاه سوار - و راجه بیرنراین بخلعت و منصب هزاري ذات و ششصد سوار - و سزاوار خان پسر لشکر خان بخلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزاري ذات و پانصد سوار عز افتخار اندوختند - و فرمان شد که تیول سابق ایشان بحال باشد - و بجمعي که بفزونی منصب سر افرازي یافته اند طلبید

اضافهٔ تن گردد - چون نگارش اسامي کمتر از هزاري درين فهرست اقبال بطول مي انجامید حسب الحکم الاشرف بر ذکر جماعهٔ مذکوره اقتصار افتاد - و الا درین روز فیض اندوز تا هزار منصبدار از موج خیز جود پادشاه درياوش کان بخشش باندازهٔ استعداد و استحقاق بهره ور گشتند *

اسامی بخت بیدارانی که در ایام خجسته فرجام
پادشاهزادگي دولت بندگي اندوخته بعد از
جلوس ابد مانوس بپایهٔ اعتبار رسیده اند *

چون جمعي از بندگان فرخ روزگار از ایام نیک انجام پادشاهزادگي تا اوقات قدسي سمات فرمان روائي در ملازمت گرامي ترتیب یافته بحسن خدمت و دوام حضور در دل فیض منزل کیهان خدیو جاي کرده اند - و از اخلاص وافي که بهترین مفاخر بني آدم است - و مهترین مکارم عالم - و وفاي صافي که سرآمد شمایل بهیه است - و سر دفتر خصایل رضیه - در سفر و حضر خدمت گذاري قبلهٔ دین و دنیا نموده اسباب رفعت و جاه - و مواد مکنت و دستگاه - اماده گردانیده اند - و بنوازشهای بادشاهی کامیاب صورت و معني گشته بحکم خاقان بنده پرور - جهانبان احسان گستر - محامد نگار شاهنشاهي و مناقب گذار ظل آلهی - اسمای این بختیاران درین گرامي نامه مثبت میگرداند - تا بانتشار ذکر جمیل - و انتشار صیت نبیل - عمر ثانی بل زندگانیء جاوداني بیندوزند - یادگار خجسته و تذکار فرخنده سرمایهٔ اعتبار اسلاف و پیرایهٔ افتخار اخلاف این فدویان عقیدت کیش گردد - وزیرخان که بمنصب وزارت سرفرازي

داشت - سید مظفر خان بارهه - اسلام خان که بخدمت بخشیگری سر بلند بود نگارش مراتب خدمتگذاري وهواداری و جانسپاري و فرمان برداری ایشان را دفتری جداگانه باید - معتقد خان - دلاورخان - بهادرخان - سردار خان - راجه بیتهلداس‌کور - میرزا مظفر کرمانی - راجه منروپ - قلیج‌خان - خواجه قاسم - سیداتائی - رضا بهادر مخاطب بخدمت پرستخان - یوسف محمد خان تاشکندي - جان نثارخان - اخلاص خان - خواجه جهان خوافي - اعتماد خان - خواجه یکه تازخان - زبردست خان - نوبتخان - شرزه خان - اهتمام خان - ترکتاز خان - رشید خان خواجه سرا - سید احمد - میر خان - یکدل خان خواجه سرا ٭

(‡)اکنون بتقریب گذارش این گروه بخت بیدار اسامي جمعي که بمیامن تربیت خاقان تخت روزگار بدرجهٔ دولت رسیده پیش از جلوس عالم آرا از فرط وفا و اخلاص در نبرد و پیکار جان درباخته نیکنامی ابد اندوخته اند بر می نگارد٭

راجه بهیم پسر رانا امر سنگه که بشمول عواطف شاهنشاهي بخطاب مهاراجگي سرافراز گشته بود و از وفور حمایت و بسالت در جنگ صف تلاشهای گردانه بروی کار آورده مردانه زخمها بر داشته در راه خدایگان قدردان جان را نثار نموده و راجه بکرماجیت که از عمدهای این دولت بود و نامش سندر داس و به ادای مراسم

(‡) ازینجا تا سطر ۸ صفحه ۱۲۵ عبارتی که چاپ شد فقط در نسخهٔ (ک) بود ٭

ندویت و تقدیم خدمات پسندیده و ترددات نمایان نخست بخطاب
رای رایان فرق افتخار برافراخته بود و پس ازان بپایه والای راجگی
رسیده بدین خطاب مامور گشته و در عرصه پیکار برسیدن زخم
تفنگ برپیشاني خود را فدا ساخته و راجه گوپالداس گور که از
بندهای معتبر جانسپار درگاه معلی بود و با بلرام پسر جانشین
خود در تته هنگام یورش که بر قلعه آن شده بود نقد جان در راه
ولي نعمت خویش درباخته و بیرم بیگ ترکمان که بخدمت
بخشیگري لشکر اقبال بلند پایگی داشت و با حسن بیگ پسر
خود برساحل دریای گنگ و چون که بهم پیوسته میرود در میدان
دغا بمردانگی جانفشاني نموده و محمد تقي سمسار مخاطب
بشاه قلیخان که او نیز جان نثار گشته و شیر خواجه که از یکه جوانان
معرکه هیجا بود و در جنگی که مهاراجه بکار آمده از فزونی تهور
پای استقامت فشرده سرمایهٔ هستي بذل نموده و عابد خان پسر
خواجه نظام‌الدین احمدکه به بخشی گري حضرت عرش آشیاني
انار الله برهانه مباهی بود و او پیش از وزیرخان بخدمت
دیوانی سرافرازي داشت و در راج محل که الحال به اکبرنگر
اشتهار دارد روز یورش گوهر زندگاني ایثار نموده و علیخان ترین
که از بندهای روشناس شدهٔ جهانباني بود و در ولایت تتهه روزی
که راجه گوپالداس بکار آمده جرعه شهادت در کشیده شاه بیگخان
که در روز یورش قلعه برهانپور بدلیري جان سپرده و خانقلي بهادر
برادر کلان قلیچ خان که در تلنگانه بزخم تفنگ شهید شده هنگام
نبرد پسر افضلخان که بوازوني طالع از رکاب سعادت جدا شده روانه

بانجا پور گشته بود و به کیفر این کردار ناهنجار او [illegible]
و محمد خان مهمند که روز فتح بنگاله و کشته شدن ابراهیم خان
صوبه دار آنجا و رحیم خان که با پسر خود [illegible] در روز مجروح
شدن عابد خان و جمال خان و رستمخان بیگی که در جنگ
نواحي کانگره که با مرزبان آنجا بروی کارآمده و حسن بیگ
بدخشی و شیر بقا و سید عبد الصمد بارهه که اینان نیز روزي که
عابد خان بدرجه شهادت مرتقی گشته و صالح بیگ فوجدار پرگنه
پیلاد از مضافات گجرات جوهر زندگانی صرف نموده •)

نگارش گروهی از نوئینان والا اعتبار که درزمان روائی
حضرت جنت مکاني انار الله برهانه بنظم صوبجات
می پرداختند - و بعد از جلوس سعادت مانوس برخي
بدستور سابق منصوب ماندند و لختي معزول گشتند

اسامی جماعهٔ منصوب

یمین الدوله صاحب صوبهٔ لاهور و ملتان که نظم مهمات ملتان
به نیابت او امیر خان ولد قاسم خان نمکی مي نمود - خانجهان
لودي ناظم دکن و برار و خاندیس - اعتقاد خان صوبه دار کشمیر -
باقرخان نجم ثاني صوبه دار اودیسه •

اسامی گروه معزول

میرزا رستم صوبه داری بهار ازو تغیر شد - و بجاي او خان عالم
معین گشت - خواجهٔ ابو الحسن ناظم کابل و ظفر خان پسرش
بنیابت او درانجا مي‌بود - لشکر خان بحکومت آن سرفرازي یافت
قاسم خان جویني صوبه داردار الخلافة اکره بود - از تغیر فدائیخان

بنظم بنگاله سربلند شد - سیف خان در اثناء توجه موکب اقبال از دکن بصوب دار الخلافة هنگام وصول رایات جهان پیما بحوالیء احمد آباد از صوبه داریء احمد آباد معزول گردید - و بجای او شیر خان بر نواخته آمد - مظفر خان حاکم مالوه از تغییر او خان زمان ولد مهابت خان را تعین فرمودند - جهانگیر قلي خان ولد خان اعظم از صوبه داريِ الهباد معزول شد - و بجاي او جانسپار خان منصوب گشت - مختار خان ناظم دهلي از تغير او بقليج خان مفوض شد *

گذارش اغاز تاریخ جلوس ابد پیوند حضرت صاحب
قران ثاني - و ترتیب ادوار و سنین جاوداني *

ازانجا که ربط معاملات دینیه و مهمات دنیویه و ضبط اوامر سبحاني و احکام سلطاني بی آنکه جزوی از اجزاي زمان را که مورد سانحهٔ عظیم مشهوره مانند تجدد ملتي یا حدوث دولتي شده باشد مبداء وقایع و مفتتح حوادث که انقلاب زمانه مقتضی آنست وگردش چرخ متقاضی آن -گرداند صورت نه پذیرد - چه تبدین زمان ورود احکام و تعئین ناسخ و منسوخ و ضبط انساب و موالید و حفظ وفیات و اعمار بی تشخیص آغاز متعسر بل متعذر است - و صکوک و رسایل بدون تاریخ اعتبار نگیرد - ناگزیر جمیع امم سالفه و اقوام سابقه براي تعیین وقایع و تبدین حوادث مبداء قرار داده مدار معاملات دینی و دنیوي بران نهاده اند - و آنرا بزبان تازي تاریخ گویند - نخست هبوط آدم را تاریخ گرفتند - بعد ازان بعثت نوح - پس ازان طوفان - سپس آن بعثت ابراهیم - ازان پس مبعث یوسف - ازان سپس بعثت موسیٰ - پستر مبعث سلیمان -

پستر ازان بعثت عیسي - و میان عیسي و خاتم النبیین که ایام جاهلیت و فترة بود فرزندان اسمعیل تا مرگ کعب بن لوي بناء کعبه - بعد ازان عام الفیل تاریخ کردند - و در فارسیان جلوس هر تاجداري تاریخ اعتبار می نموده اند - و در قدماي هندوستان نیز همین طریقه جاري بود - و چون فروغ خورشید ملت مصطفوي عالم را در گرفت - و مصابیح ملل خالیه فرو مرد - تاریخ هجري وضع شد - واضح آنست که واضع آن فاروق اعظم است - چون از بعض عمال مکاتیب بي ضبط تواریخ میرسید - و باهمال آن معاملات چنانچه باید تنقیح نمی پذیرفت - امیر المومنین از هرمزان موبد فرس پرسید که مجوس چیزي را که بان حفظ اوقات کنند چه مي نامند - گفت ماه روز انرا معرب ساخته مورخ گفتند و ازان تاریخ اشتقاق یافت - و ازان رو که نوروز عالم افروز باعتدال هوا و استواء لیل و نهار - و زینت باغ و راغ باقسام نواکه واثمار - و زینت کوه وصحرا بانواع ریاحین و اشجار - و ارایش زمین و زمان بخضارت و نضارت نسبت بجمیع ازمنه امتیاز داشت - در اکبر نامه و جهانگیر نامه سر آغاز سنین از فروردین نشاط آئین نمودند - درین ولا که بیمن دولت خاقان روزگار - سلیمان جهاندار روي لشکر اسلام - پشت سپاه ایمان - که در ابتداء جواني - بل اغاز عقل هیولاني - انوار فیروزي و آیات فرمانگذاري از چهرهٔ مشتري سیماي این مستعد کسوت پادشاهي هویدا بود - وآثار دین پروري و امارات دینداري از جبههٔ مهر آساي این مستحق خلافت الهي پیدا - جهان پژمردهٔ تربیت جاوداني گرفت - و زمانهٔ پیر طراوت

جواني - و هرچه از آثار پسنديدهٔ بالقوه بود بطراز فعل مطرز شد - و آنچه از اطوار گزيدهٔ بالفعل بود بحليهٔ كمال متحلي گشت ء ازانجا كه همگي همت پادشاهانه و عزيمت ملكانهٔ خديو هفت كشور - خداوند بحر و بر - مصروف رواج دين حق آئين محمدي و رونق طريقهٔ انيقهٔ احمدي است - عليه من الصلوات اكرمها - و من التحيات افضلها - و باعلو منزلت و جاه - و فزوني مكنت و دستگاه - از خزاين بي پايان - و عساكر بيكران - وكثرت اسباب تنعم و تن اساني - و فرط مواد مستلذات جسماني - لحظهٔ از رعايت اوامر و نواهي ملت غراء مصطفوي بغفلت نگرايند - و لمحهٔ از حمايت احكام شريعت بيضاي نبوي فرامشي نگزينند - بر خاطر صواب ناظر پرتو افكند كه سي و دو سال شمسي و شش روز و هشت ساعت نجومي و ثلثي سي و سه سال هلالي است - و پيداست كه مدت ترويج سي و سه سال دين مبين راسي و دو سال نكاشتن خردمند سعادت ور دين پژوه نپذيرد - بنابران مفتتح سوانح و مبداء وقايع جلوس مقدس قرار داده مدار حفظ اوقات احكام - و ضبط حوادث ايام - بر سنين و شهور قمري كه مبناء تاريخ هجري است نهادند - و ازين جهت كه عدد فرمان روايان اين دودمان كرامت نشان بوجود همه سود اين برگزيدهٔ الهي بشمار ميمنت اثار ده رسيده است - حكم معلي شرف نفاذ يافت كه هر ده سال را ازين عهد سعادت مهد يک دور اعتبار كنند - و درين نگارين نامه سنين را باين طريق سال اول از دور اول و سال نخستين از دور دوم و برين قياس مي نوشته باشند - و اگرچه اورنگ جهانستاني هشتم

ماه جمادی الثانیه بجلوس والا بلند پایگي یافته بود - اما چون ابتداء سال از سرآغاز ماه اولی - از پیش گاه دانش فرمان شد که مبداء سال فرخنده جلوس غرهٔ جمادي الثانیه اعتبار کنند - و بدین مضمون مناشیر قضا تاثیر بصوبجات ممالک محروسه صادر شد *

تا فلک طول دهر پیماید * بذراع سنین و شبر شهور
بسنین و شهور دورش باد * طول ایام و امتداد دهور

حلیهٔ مقدس ذات اقدس بادشاه دین
پناه - و شخص اکمل خاقان حق آگاهٔ *

دادار قدیر - و آفریدگار خبیر - ترکیب غریب انساني را در اشتباک عروق و ارتباط عضلات و اتصال عظام که بدایع صنایع آن را باریک بینان علم تشریح تفصیل داده آثار شگرف کاری قدرت الهي بروی روز انداخته اند با دیگر جانداران انباز ساخت - و باعتدال اعضا و انتصاب قامت و خیلان جلود و خطوط دست و پا که دقیقه شناسان علم قیافه از کیفیت آن شمایل بهیه و خصال رضیه و اسرار غریبه و آثار عجیبه استنباط نموده حیرت افزای موشگافان دقایق صنعت بیچون گشته اند امتیاز داد - و چنانچه در مراتب جاه و منازل دستگاه بندگان را متفاوت آفریده در دلایل نیز تفاوت نهاده - قیافهٔ پادشاهان را بادشاه قیافها گردانید مصداق این مقال صدق مآل احوال مستقیمهٔ این خدیو خداشناس است - و افعال کریمهٔ این خداوند دین اساس - و ازانجا که تفصیل امارات دولت بلند - و تطویل ایات سلطنت حق پسند را که ماهران این علم شگرف از پیکر انور ان صورت مردمي و معنی

آدمي فرا گرفته اند دفتري جدا گانه بايد - ناگزير نبذدي مطابق استنباط دانايان هندوستان بهشت نشان كه در فن قيافه بيش از ديگر دانشوران غور نموده كتابهاي مبسوط فراهم دارند - برسم اجمال و اختصار نگارش نموده بر كوكبي از چرخ دوار و برگي از گلزار اكتفا مي نمايد - و كوران ناتوان بيني را ديدهٔ حق بين و لنگان شا راه انصاف گزيني را پاي صدق پيما سرانجام مي دهد *

قامت والا استقامت كه الف ابجد آفرينش است و سرو جويبار بينش بحكم خير الامور اوسطها متوسط است - و آن بر دانائي بلند و ذكاء بي مانند دليل - سر دانش پرور كه در فر و شكوه همسر ندارد و در خردي و بزرگي ميانه است - و ازان بر هوشيار مغزي و بيدار دلي و دانائي تام و عدالت عام پي برند - رنگ گرامي اسمر است و آن بكمال خرد و فزوني فطانت و دوام هوشمندي و كثرت دانشوري راهبر - و همرنگي سيد كونين و اشرف ثقلين بر حصول سعادت دارين دليلي ديگر * بيت *

انا املح چو حديث تو در افواه انداخت
قصهٔ يوسف مصري همه در چاه انداخت

لوحهٔ پيشاني نوراني كه لوح محفوظ شمايل سلطاني است - و تقويم قويم خصايل جهانباني - در كبر و صغر معتدل است - و آن دال است بر اعتدال انبساط و انقباض در اختلاط خلايق - و انچه از خصايص جهانداري و نتايج فرمان گذاري كه سواد خوانان خطوط پيشاني ازان صحيفهٔ محاسن نسخهٔ ميامن فرا گرفته اند به نگارش انجام نپذيرد - بريسار آن صفحهٔ دولت نزد منجت

مو مشکین خالیست زینت افزا همانا عنبرین نقطهٔ است که از قلم صانع بیچون بر صفحهٔ مجد افتاده - یا نقطهٔ انتخاب است که دست ناظم کامل بر شاه بیت قصیده آفرینش نهاده - و امارات خجستگي و آیات فرخندگي که دقیقه سنجان علم قیافه ازان استخراج نموده اند از بسیاری گذارش پذیر نیست - طاق ابرو که در زیبائي طاق است - و با مردانگي جفت - فراخي و کشادگی آن دلیل دل کشاده و خاطر آزاده است - و امارت انفتاح ابواب دولت و انحلال عقدهاي سلطنت - چشم دوربین که دوکون در چشمش در نیاید در تنگي و فراخي اعتدال دارد - و در سیاهي و سپیدي کمال - و اعتدال آن دلیل است بر غزارت علم و پاکی طینت - انسان العین آن چشم مردم و چشمهٔ مردمي که چون قبلهٔ صلوات کعبهٔ صلات جهانیان است مانند عین الحیواة در پردهٔ ظلمات جاوید زندگي بخش عالمیان است - و آن دلیل است بر فزونی وقار و فراوانی عقل - بر پشت چشم راست مشکین خالی است در کمال زیبائی - اسرار برکات و آثار سعادات آن بزبان خامه و خامهٔ زبان گذارش و نگارش نپذیرد - حساد این دولت خداداد را * نظم *

بیني اندر کمان ابروی شاه * تیر دل دوز ناتوان بیني است

و استوای آن که الف از دعوی راستي نزد ان خط به بیني کشیده دلیل استدامت آثار و استقامت اطوار است - و مابین چشم چپ پیوست بیني آنرخ که آنرا به هندوستانی زبان مسه گویند واقع شده - و آن امارت دولت مستدیم و سلطنت مستقیم است - گوش حق نیوش که دریچهٔ مخزن اسرار الهي است - و شاه راه بشایر

ناستناهی متوسط است - و ازان حدت فهم و شدت حافظه استنباط نمایند - روي انور که خورشید ازان انوار عالم افروزي فرا گیرد - و مشتري آثار سعادت اندوزي - درکمال اعتدال است - وآن برافعال پسندیده و احوال گزیده دلیل - دهان جوهر افشان که مکان لالیء اسرار الهي است - و کان یواقیت حقایق ناستناهي - ازروی اعتدال در تنگي و فراخي امارت مردانگي است - وآیت فرزانگي - لبهای مبارک که از رشک تبسم داربایش دل غنچه خونین است - و از حسرت تکلم جانفزایش آب حیات ظلمت نشین - درستبري و باریکی میانه است - و ازان لطافت فطرت و نظافت طبیعت استنباط کنند - دندان لالي سان در خردي و کلاني کمال اعتدال دارد - و باهم نهایت انتظام - و اتصال آن امارت راست گوئي است - آواز مقدس در اثناء شفقت و مهر روح‌گستر و روح پرور است - و در هنگام سطوت و قهر دل‌گداز جان شکر - بیشتر بفارسي درکمال فصاحت و بلاغت تکلم میفرمایند - وبه بعضي هندوستاني زبانان که فارسي ندانند بهندوستاني - و چون نواب جنت مآب خدیجة الزماني رقیه سلطان بیگم بنت هندال میرزا بن حضرت فردوس مکاني که در عهد صبی به پرورش آن نور پرورده الهي مي پرداختند چه همه نواب ترکي زبان بودند - و باخدمهٔ مشکوی دولت ... حرف میزدند - از بسیاری استماع اکثر الفاظ این زبان مي ... زدت ... ازآن کمتر سخن میکنند - چه در ... تدس ... رغبت نبود - و نواب خدیجة ... زدت و ... و ناکام بریاد گرفتن آن نمي

داشتند - روزی حضرت جنت مکانی از روی عنایت و مهربانی
بزبان طیبت فرمودند که اگر شخصی از من پرسد که از صفات
پسندیده چیست که با با خرم ندارد خواهم گفت که زبان ترکی -
خدیو اقبال در پاسخ والد ماجد ازروی کمال ادب بعرض رسانیدند
که انشاء الله تعالی بتوجهٔ حضرت این صفت نیز حاصل شود - همانا
این پادشاه صورت و معنی که بسان کمال آسمان بی عیب است -
دانسته بازالهٔ این منقصت نپرداخته - تا چشم زخم را سپندی
باشد و دیدهٔ ناتوان بین را بندی - محاسن و شارب آن مجموعهٔ
معالی ومحاسن سیاه رنگ است - و در تنکی و انبوهی ودرشتی
و نرمی متوسط - و ازان کمال کیاست و فراست استنباط کنند - بر
وفق سنهٔ سنیهٔ نبویه بروت را قصر میکنند - و محاسن را یک قبضه
میگذارند - گردن خجسته در نهایت صفا و اعتدال است - و آن
دلیل است بر نبالت نفس و بسالت ذات و اصابت تدبیر واضات
ضمیر - سینهٔ با سکینه که گنجینهٔ اسرار الهی است در فراخی و تنگی
میانه است - دستهای فرخنده که در بستن و کشودن ابواب دولت
نمودار ید الهی است - و در گرفتن و دادن اسباب ثروة یادگار قدرت
نامتناهی - درکوتهی و درازی نهایت اعتدال دارد - و آن دال
است بر لطف و قهر و داد و ستد بموقع - کف دست که بحر
محیط کفی است ازان دریا بار بخشش در کشادگی و نرمی
متوسط است - و آن دلیل دور بینی و مهر گزینی است - اصابع
فیض منابع پنجگانه که هریک جدولی است از دریای رحمت
الهی - که ریاض امال و امانی چار رکن عالم را شاداب دارد - بل

دریاي نوالست که بمحیط کف پیوسته حیاض شش جهت عالم را سیراب - در درازي و کوتهي و نرمی و درشتي و ستبری و تنگي در نهایت توسط است - و ازان فرمان روائي و جهان کشائي استنباط کنند - از اتفاقات حسنه بر هر یکی از مسبحه و وسطي و بنصر و خنصر دست راست مبارک خال خجسته فال واقع شده - واین چار نمودار شگرف آثار دلیل است بر کشایش جهات چهار گانهٔ عالم - برکف هر دودست جون پیوست که در بزم ورزم ید بیضا است خطي واقع است - که سجل دوام زندگي و توقیع خلود پایندگي است - پاي فلک سا درکمال اعتدال است - و خطوط آن که امارات اقبال ررز افزون است - و سطور آیات دولت همایون - حیرت افزاي دیده وران قیافه شناس است - برکف پاي مشکین خالي است میمنت اشتمال دلیل بر جهان کشائي و فرمان روائي *

پیش از جلوس اقبال مانوس بچند سال درحوالیٔ خطهٔ دلکشای اجمیر در اثناء اشتغال بعشرت نخچیر از دور صومعهٔ بنظر خورشید اثر درآمد - چون افتاب بنصف النهار رسیده بود - و حرارت بر هوا مستولي گردیده - عنان توجه منعطف ساخته ان زاویه را بفیض نزول زینت بخشیدند - زاویه نشین دولت ملازمت دریافت چون در فن قیافه مهارت داشت التماس مشاهدهٔ اسارير دلپذیر دست حق پرست و خطوط پاي سریر آرا که امارات دولت کونین است و اشارات میمنت نشاتین نمود - ازانجا که ازین درگاه آسمان جاه هیچ نیازمندي را برد ملتمس دل شکسته نگردانند - این امنیت که اقصای مطالب سعادت مندان است - و اسناي مآرب دولت

بلندان در معرض قبول افتاد - و بعد از امعان نظر بعرض مقدس
رسانید که خطوط دست دولت پیوست که جداول دریا بار جود
است - و سطور لوحهٔ بهبود - ازان آگهي میدهد که خلعت زندگانی
گرامی بطراز طول مطرز است - و کتاب عمر سامي بشیرازهٔ درازي
مشرز - و خال میمنت اشتمال پاي چپ معلی که خال رخسار
دولت است - و نقطهٔ صحیفهٔ سلطنت - ازان منبي است که
فسحت آباد هندوستان که چار دانگ جهان است - و سواد اعظم
گیهان ارثا و استعدادا بي منازعی باین شخص اقدس بازگردد -
و سایر ممالک و اقالیم موهبة و استحقاقا بي مشارک باین نفس
مقدس - و سلاطین عالی جاه وخواقین والا دستگاه استلام عتبهٔ فلک
رتبه که ملجاء خداوندان تخت و دیهیم است - و مامن درماندگان
هفت اقلیم - دریافته کرامت دارین وسعادت نشاتین بیندوزند -
و ضوابط فرمان گذاري و روابط ملک داري نسق تازه و نظم بی اندازه
یابد - و چون خلافت ابد قرین و سلطنت بلند آئین یکدیگر که
آن پیغوله گزین گذارش نموده بود بوفراز ظهور بر آمد - امید عظیم
است که پادشاه داد گر و جهان پناه جود گستر بر تخت دولت
و کامراني و متکاء سلطنت و جهانباني تا * ع *

فلک را دور گیتي را درنگ است

فرمان رواي دین و دنیی - و جهانکشای صورت و معني باشد *

گذارش لختي از عبادات شریفه و عادات منیفه

ایزد کارساز - و دادار جهان پرداز - نوع بدیع انسان را بدل دانا و زبان
گویا از سایر جانداران امتیاز بخشیده - تا بدل هستي آفریننده شناخته

بفکر مقاصد جلیلۂ دینیه و تدبیر مطالب نبیلۂ دنیویه که ناگزیر زندگی و نا گذران پایندگی است نماید - و بزبان شکر منح جسیمۂ ایزدی و سپاس نعم عظیمۂ سرمدی گزارده از مطالب دیگر آنچه خواهد بباران و یاوران برساند - اگرچه رواتب عبادات از جمیع افراد انسانی در جناب احدیت مطلوب است - اما از ناظمان کثرت که بفزونیِ آلا و فراوانیِ نعما از سایر جهانیان اختصاص یافته اند مطلوب تر - و تا ذات قدسی سمات سلطان روزگار بحلیۂ طهارت و صلاح آراسته نباشد - رقبۂ دیگران بربقۂ قبول اوامر و نواهیِ الهی در نیاید - و دل زمانیان به پیرویِ شرایع نبوی نگراید - و ازینجهت سنة سنیۂ الهی بران جاری است که هرگاه کار دین رو به اندراس نهد - و شعار اسلام رخ به انطماس بنائید ایزدی یکی از بندگان سعادت اندوز بروی کار آید - تا به ابیاریِ مساعیِ جمیله گرد فتور از ساحت اسلام فرو نشاند - و بدستیاریِ دین پروری و دیانت وری اساس شریعت را مشید گرداند - و چون معابد اسلام رو به انهدام نهاده بود - و مبانیِ شریعت رخ به انعدام - ایزد کارساز این بادشاه اسلام نواز کفر گداز را اورنگ آرای اقبال گردانید - بنیان اسلام را چنان محکم و مرصوص ساخت که تا روز نشور گرد فتور بر دامن دوام نه نشیند - و بدست حوادث روزگار غدار ارکان رفیعۂ آن تزلزل نپذیرد - هر چند تفصیل شرایف عبادات این سلطان پرهیزکار و کرایم عادات این خاقان دین دار بیش ازین است که خامۂ بریده زبان از عهدۂ نگارش آن برآید یا در تنگنای صفحات نامه در اید - اما برخی ازان برسم اختصار نکاشته خداوندان بصر را به بصیرت رهنمون میگردد - و نابینایان را

سرمهٔ بینائی سرانجام میدهند - اوقات شبا روزی آن قدوهٔ اصحاب طهارت بوضو میگذرد - و در غسل واجبی اصلهٔ درنگ روا ندارند و در ادای صلوة و صیام مکتوبه بنهجی که در کتب فقهیهٔ حنفیه واقع شده نهایت اهتمام بکار می دارند - و در لیالی متبرکه زیاده بر نصف بطاعت و ادعیه و نیازمندی درگاه صمدیت و افاضهٔ خیرات ومبرات بسادات و مشایخ و فضلا و علما وقضای حاجات محتاجان میگذرانند - و در جمیع اوقات و حالات آنقبلهٔ راستان و قدوهٔ حق شناسان روی نیاز بدرگاه بی نیاز حقیقی و کارساز تحقیقی دارند و در نزاهت بمرتبهٔ احتیاط میفرمایند که اگر دست طهارت پیوست بمخصوص دیگری حتی جواهر شب افروز که در نفایس دنیا بلطافت و شرافت ضرب المثل است برسد میشویند - و میل خاطر قدسی مآثر بعطریات روح پرور روح گستر نه به اندازهٔ نگارش خامه مشک بیز عنبر ریز است - و از اشتیاق روایح جان پرور بزم بهشت آئین که همیشه به انواع عطر و اقسام بخور معطر و مبخر است روحانیان تقدس نهاد تجرد نژاد برای قوت ذخیرها بر میدارند - و لباس لطافت آساس آن ملکی ملکات چنان عطر اسود است که اگر احیانا بر شارع اتفاق عبور افتد گوئی کاروان خطا و چین درانجا بارکشاده - یا نافهای چین و تاتار در رهگذار افتاده - عطر جهانگیری که عبارت است از خلاصهٔ گلاب در زمان آنحضرت اختراع یافته - وبدین سبب به این نام موسوم شده همگی عطریات را از اعتبار و مقدار انداخته است - و جمیع بوهای خوش را کاسد بازار ساخته - و در جرمبخشی و عذر پذیری آن قبلهٔ ارباب

بخشش و بخشایش که گذارش آنرا دفتری جداگانه باید باین بیت اکتفا می نماید

* شعر *

تایب اندر خواب نام توبه نتواند شنید

گرنه بیند عشقبازیهای عفوش برگناه

و آنچه در اغماض عین از تقصیرات جمعي که در اوقات سعادت سمات پادشاه زادگي خصوصا ایام نیک انجام اقامت دکن در رکاب ظفر نصاب بودند - بروی کار آمده - اگر بتفصیل آن پردازد جز آنکه حمل بر اغراق مدح طرازان رود صورتی دیگر ندارد - ناگزیر بنگارش مجملی سعادتمندان پند پذیر را در عفو اندوزي و کرم آموزي دستور العمل تازه میگذارد - جماعهٔ کثیره از نوکران حضرت جنت مکاني به تربیت آن خسته نواز شکسته پرور به ارتقای مدارج علیه و اعتلاي معارج سنیه کامیاب صورت و معني گردیدند - و طایفهٔ غزیره از ملازمان آن چشمه سار فتوت و مردمي بنوازشهاي ملکانه از حضیض خمول به اوج رفعت و بلند نامي برآمده از اعیان دولت گشتند - چون هنگام آن شد که حقیقت وفاي این گروه بسبب فطرت دون همت که از اخلاص خالص ندویانه چون گویم که از خرد مصلحت آمیز بازرگانه نیز نصیبهٔ نداشتند بمحک تجربه رسید - چشم کوتاه بین را از گوناگون حقوق نوازش و تربیت پوشیدند - و خاک بیوفائی برفرق روزگار نکوهیده بیختهٔ جدائي گزیدند و آبروی خود را وهم‌پیشگان را برزمین شرمساري و بی اعتباري ریخته - از دولت همرهي محروم گردیدند و چون اورنگ جهانباني بجلوس سعادت مانوس سدرة المنتهای

آمال و آماني گرديد - چندان جرائم دور آز بخشايش را بذيل اغماض پادشاهانه پوشيده باز بهمان مناصب عاليه سربلند گردانيدند - تا خجالت و انفعال نكشند چندين تقصيرات وبيله را در خلا و ملا ياد نفرمودند - ازانجاكه همگي نيت حق طويت مصروف انست كه جميع سياسات بروفق شريعت غرا باجرا رسد - و تمامي احكام بر طبق دين متين بامضا - در مملكتي باين فسحت كه سه طرف آن درياى شور پيوسته است تنومندى براه مطاولت ومصاولت ناتواني نشتابد - و در ولايتي باين وسعت كه هر صوبهٔ ازان ملك فرمان روائي والا شكوهى بوده سرپنجهٔ مظلومي دست ظالمي بر نتابد - و اگر يكي بقتل شخصى يا بريدن عضوي بى وجه شرعي پردازد در پيشگاه خلافت و عدالت جزاي آن بروفق شريعت بتقديم رسد - و اگر احيانا در يكى از صوبجات شخصى مستحق عقوبت شود ناظم آنجا بي آنكه بعرض ايستادگان پايهٔ سرير خلافت رساند بر سياست اقدام ننمايد - و دراجراى امور سياستي اركان دولت را از احاد الناس باز ندانند - اگر اتفاقا سفاكى سلاطين روم وقزلباش و اوزبک و بي باكئ ايشان در سياستهاي گوناگون مذكور مجلس بهشت آئين ميشود خاطر مهر ناظر چندان متاثر ميگردد كه آثار كدورت و آشفتگي در پيشانئ نوراني ظهور مى يابد - بر زبان الهام بيان مكررا گذشته كه ايزد بنده نواز سلاطين را حكم گذار و ساير بني نوع را فرمان بر دارازان گردانيده - كه همگى همت ملكانه را بر عدالت وسويت كه نظام عالم و قوام عالميان به آن باز بسته است مصروف گردانند و سياست را آنچنان بتقديم رسانند كه دست ظالم پيرامون دامن

مظلوم نگردد - و با زیردستان در کمال نرم خوئي و شگفته روئي سلوک نمایند - و بکندن خار ین ستم و تعدي گلشن جهانرا به پیرایید - نه آنکه تیغ کین اخته به مختصر زلتی وکمتر تقصیري خون افراد انسانرا که بنیان باشان الهي است بریزند - و به اندک توهمی و کمتر گماني با بني نوع خود که بدایع ودایع ایزدي اند بستیزند هوشیاري و خبرداري از افعال نزدیکان - و تجسس و تصفح احوال دوران بدرجهٔ کمال است - تا بدونیکی که از ملتزمان سعادت حضور و حکام صوبجات و پیشکاران آنها سر بر زند مکافات آن بتقدیم رسد بذل و عطای این خاقان دریاوش کان بخشش بزبان خامه گزارش نمودن نارسائي خویشتن برروي روز افکندنست - آنچه سلاطین والا دستگاه در عمری انعام کنند - درین دولتخانه در هر جشني بکار میرود چنانچه در جای خود گذارش یافته و خواهد یافت * قطعه *

با فراوان سیم و زر خورشید هنگام سخا
یا بدلوي سیم بخشد یا بمیزان زر کشد
شاه را بین با کمال راد مردي سیم و زر
ني به پیمایه بکیل و بر ترازو بر کشد

حیا و آزرم بحدیست که در خطاب هیچ یکی از بندگان حرفی که فی الجمله قبحي ورکاکتی داشته باشد برزبان طهارت نشان نمیرود و برروی هیچکس سخني که باعث انفعال و خجلت باشد چه جای هتک حرمت و خرق عزت نمي فرمایند * فرد *

خدای عالم با اوست وین عجب نبود
که بچشم عالمیان است و چشم جای حیاست

در نگارش طاقت لسان و فصاحت بیان و حسن تقریر و لطف تحریر آن
مجموعهٔ محاسن و میامن به همین بیت اکتفا مینماید • بیت •

جان پاکان سرشتهٔ سخنش • بادهٔ نو زمانهٔ کهنش

هرگاه ذکر مقدمهٔ یا نقل سرگذشتی بر زبان جواهر فشان میرود
مراتب سلامت و جزالت و مدارج براعت و بلاغت چنان رعایت
می یابد که دشوار پسندان سخن طراز و دقیقه شناسان معنی پرداز
قلاید فواید انرا آویزهٔ گوش حقایق نیوش میگردانند • فرد •

گر بکار افکند زبان را او • مایه بخشد همه جهان را او

اگر کلمات قدسی سمات و عبارات وحی آسای آن منبع مفاخر
و کمالات که بحضار محفل فیض منزل افاده می فرمایند فراهم
آیند - هرآینه سلاطین عالیمقدار و خواقین والا اقتدار را برای
آموختن آداب سلطنت و جهانداری - و اندوختن اسباب دولت
و فرمان گذاری - و وزرای صایب الرای را در تدبیر ممالک - و تدویر
مسالک - و عموم برایا را در حسن سلوک به ابنای جنس و لطف
معشیت با اهل منزل - قانونی تازه بروی کار آید - خط زیب نمط
آن معدن مکارم و معالی که برخط مهوشان خطهٔ دلربای خط نسخ
کشیده با شکستگی کمال درستی دارد

• فرد •

گرنه ارتنگ مانی است آنخط • از چه خطهای مقله کشت سقط
دست او با قلم چو یار شود • بر معانی سخن سوار شود
خط و معنی وی ز ظلمت و نور • هست چون زلف حور بر رخ حور

اکثر اوقات در مهمات ضروریه بپادشاه زادهای کامکار بخت بیدار و
امرای عالیمقدار بخط نوازش نمط فرمان می نویسند - و گاهی بر

عنوان منشوري که منشیان عطارد آثار به نوئینان والا اقتدار نگاشته باشند سطري چند تحریر میفرمایند - اگر نیکان این عصر محمود و پاکان این دهر مسعود بوجود همه سود این سلطان حق گذار دین دار بنازند جاي آن است - و در تمامي اوقات زندگي بسپاس این نعمت والا بپردازند سزای ان - چه با آنکه بهمگي مهمات دولت و معاملات مملکت بنفس اقدس که نمودار نفوس قدسیه است می پردازند - لمحهٔ از فرمان برداری جهان آفرین و خبرداری عجزه و مساکین غافل نیستند - پیشینیان وجود حق آمود چندین بادشاه دادگر مهر آئین - و خاقان کرم گستر حق گزین را بدعاهاي نیم شبي و آرزوهاي سحري خواستند - و به آن نرسیده بهزاران حسرت و ناکامي رخت ازین غمکده بر بستند - چنانچه قدوهٔ سخن طرازان افضل الدین الخاقاني میگوید

* رباعي *

هر یک چند از خسان جهان سیر آید
روشن جانی ز آسمان زیر آید
خاقاني ازین جنس درین دهر مجوي
بر ره منشین که کاروان دیر آید

و نیز بطرز دیگر میگذارد

* رباعي *

گویند که هر هزار سال از عالم * آید بوجود اهل وفای محرم
آمد زین پیش ما نزاده ز عدم * آید پس ازین و ما فرو رفته بغم

بیان قسمت اوقات قدسي سمات و قدوسي برکات
بجلایل امور یزداني و نبایل شیون سلطانی

بعنایت بیغایت سبحاني انسان از سایر موجودات بعقل وکاردانی

مختص گشته محل تکلیف اوامر و نواهي و مورد ابز بری آي
گردید - وچنین مخلوقی که انموذج بدایع غیرمتناهی است و مرآة
اسرار کوني و الهي ببازي وبرای بازی نیافریده اند • مثنوی •
تو چه چیزي چه گوهري چه کسي • نرسیدي بخویش در چه رسي
عرش کم در بزرگواری تو • فرش در موکب عماری تو
بل مقصود کلي و مطلوب اصلي آنست که پرستش آفریدگار بتقدیم
رساند - و در معاملات ابناي جنس سررشتهٔ سویت و عدالت بدست
داشته در مقام یاري و مددکاري باشد - و با اهل منزل در داد و ستد
و کارگذاري طریقهٔ اندیقه حسن سلوک مرعی دارد - علی الخصوص
فرمان روایان والا شکوه که به نیروي یزداني و فرآسماني از کافهٔ
برایا بخلافت و نیابت الهي امتیاز یافته انتظام عالم و انتیام
جهانیان باهم وجه همت والا گردانیده اند - چه ناگزیر سلاطین بلند
مرتبت آنست که سرپنجهٔ مظلوم از دست هیچ ظالم دور دارند - و
دلهای عالمیان بکرم پروري و داد گستري مسرور - و در ترویج دین
قویم و شریعت مستقیم نهایت اهتمام بکار داشته تهی دستان را
به ایصال مراد و توانگران را بعنایت و مرحمت شاد گردانند - لله
الحمد - که قبای این شمایل رضیه برقامت زیبای این پادشاه دین
پناه چست است - وافسراین خصایل بهیه برفرق آسمان سای
این خاقان فلک دستگاه درست - برخی از اوقات میمنت آیات این
ذات ملکی صفات بعبادات الهی - و لختی بمهمات پادشاهی وپارهٔ
به استراحت بدن برای ترطیب دماغ - وترویح قوي - تا مهام پادشاهی
و حوائج بندگان الهی بانبساط طبیعت و رطوبت دماغ بانصرام

رسد میگذرد - وگاهی برای اعتیاد تردد و دشواري واگهي از احوال ملك و افعال رعایا به تخچبر می پردازند - و در خورد و خواب که ناگزیر زندگی و پایندگیست نهایت اعتدال رعایت میفرمایند - و اصلا بسان فرمان روایان متغلب که غرض از پایهٔ گرانمایه سلطنت جز اندوختن مال و منال که سرمایهٔ وزر و وبال است امر دیگر ندانند و همگی زندگانیِ گرامي را بمستلذات جسماني و مغتنمات نفساني که پیرایهٔ اثم و نکال است صرف نمایند - لمحهٔ بغفلت و بطالت بسر نمیبرد - خجسته ساعات شباروزي چندین انقسام یافته - پیش از بامداد بدو ساعت نجومي از خواب عبادت انتساب درآمده بوضو می پردازند - در آغاز صبح صادق سنت موکده گذارده تا رسیدن هنگام مستحب صلوة فرض رو بقبلهٔ مرادات در کمال تخشع و استکانت نشسته به اوراد و ادعیه مشغول میشوند - پس ازان فرض را بخلوص نیت و حضور قلب و تعدیل ارکان در نهایت تضرع و ابتهال ادا نموده بوظایف مقرره می پردازند * مثنوي *

خود ندیدند بر سر گاهی * سال پیمودگان چو تو شاهی
بهترین مایه اش از سر حد وجد * سنت احمد است و فرض احد
طاعت ایزدی بضاعت را * سنت احمدی شفاعت را

بعد از طلوع آفتاب بدو سه گهري سر مهر افسر از دریچهٔ که آن را بزبان اهل هندوستان جروکه درشن گویند بر مي آرند - جهانیان سعادت کورنش دریافته کامیاب مطالب صوری و معنوي میگردند اکثر دو گهري وگاهی باقتضای قلت وکثرت مهمات و کمي و فزونیِ انبساط طبیعت کمتر یا بیشتر هم می نشینند - وغرض از وضع این

طرز بار که حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه اختراع فرموده اند آنست که اندر بندها بی مزاحم و مانع در میدانی که مانند دل و دست کریمان وسیع است پیش از جمیع کارها بدریافت طلوع افتاب آسمان آرا و سطوع خورشید گیتی کشا فیض نور و نور فیض دریابند دم گرفتگان وجور کشندگان بی منازعی دواعي و مقاصد خود را معروض دارند - و متصدیان مهمات عدالت بکنه معامله وا رسند در دولتخانهٔ خاص و عام یا خلوتخانه که بغسلخانه معروف گشته و خدیو زمان آرا بدولتخانهٔ خاص موسوم ساخته اند چنانچه گذارش می یابد بعرض اقدس رسانند - تا به نفس نفیس بازپرس فرموده فصل معاملات برونق شریعت غرا نمایند - و نیزفیلان مست سرکش آدم‌کش که اوردن انها در دولتخانهٔ خاص و عام باعث مضرت تام است درهمین جا از نظر اقدس بگذرند - و جنگ فیل که خاصهٔ بادشاهان هندوستانست - و درخور تماشای فرمان روایان والاشان - نیز درین مکان فسیح وقع شود - الحق بی چنان میداني وسیع آویزهٔ چنین دو عفریت منظر کوه پیکر بر روی کار نیاید - در زیر دست و پای این دو بی ستون با چار ستون در اثنای گریز و تعاقب جهاني دست خوش و پا مال گردد * * بیت *

یکجهان پشه را کشد برجای * روزگار از دو پیل پهلو سای

اگرچه باستاني سلاطین هندوستان به ترتیب افیال کوه کن صف شکن پرداخته اند - اما انچه از جیاد افراد این نوع در کمیت و کیفیت بسان دیگر اشخاص کاملهٔ سایر انواع درین دولت بلند مرتبت بهم رسیده درهیچ زمانی شنیده نیامد - تا بدیدن چه رسد

گاهي بحكم انبساط طبيعت تا چهار پنج جفت بجنگ مي اندازند و فيلان كوه آسامي باد پا را در همين سر زمين بر اسپ مي دوانند تا دو پيكار بر سوار دلير در ايند - و اسپان افواج قاهره و تابينان امرا در همين عرصهٔ پهنادور مي بينند - و ازين مقام كرامت انتظام بجهروكهٔ دولتخانهٔ خاص و عام كه در كمال زينت و صفا است و بالاي آن براي پناه آفتاب و باران ايواني از پارچه بر پا ميگردد وزير آن قاليچها فرش ميشود - و سه طرفش چوبين محجري است بطول پنجاه گز و عرض پانزده مشتمل بر سه دروازه تشريف ميفرمايند - و جهانيان سعادت كورنش دريافته كامياب مرادات ميگردند - پادشاهزادهاي عاليمقدار بر يمين و شمال مي ايستند - و هرگاه حكم ميشود مي نشينند - و اكثر بندها پشت محجر در ته ايوان و برخي كه به نسبت قرب امتياز دارند - در راست و چپ ان نشمين معلي باندازهٔ مرتبت سعادت قيام مي اندوزند - و متصديان مهمات برابر جهروكه در خور رتبه ايستاده معاملات ملكي و مالي بعرض اقدس ميرسانند - و ملتمسات منصبداران بوسيلهٔ بخشيان عظام معروض ميشود - و جمعي باضافات و خدمات سربلند ميگردند - و برخي كه از صوبجات و اطراف ممالك بدرگاه عرش اشتباه مي آيند بسعادت ملازمت مستعد مي شوند - و طايفهٔ كه بصوبجات و خدمات متعين ميگردند دستوري مي يابند - و بذريعهٔ مير آتش و مشرف توپخانه و بخشيان احديان برق اندازان و احديان از تصور كيفيا اثر ميگذرند - و هركرا مستحق رعايت دانند التماس ميكنند - و متصديان معاملات سركار خالصهٔ شريفه از ميرسامان

و دیوان بیوتات مطالب گوناگون بعرض اشرف اقدس میرسانند - وهر کدام را بداهة پاسخی که حیرت افزای وزرای عطارد آثار و کهنه تیکچیان کارگذار شود میفرمایند - بوساطت مقربان درگاه عرایض پادشاهزادهای عالیمقدار و حکام صوبجات و فوجداران و دیوان و بخشي و دیگر متصدیان مهمات انجا و پیشکشها میگذرد عرایض درباری فلک سلطنت و عمدهای دولت بنفس نفیس مطالعه میفرمایند - وحقیقت عرائض دیگر بندها بوسیلهٔ ارباب تقریر بعرض میرسد - و صدر کل ممالک محروسه از عرایض صدور جز آنچه قابل عرض باشد بموقف عرض میرسانند - و احوال و حوایج اهل استحقاق را از سادات و مشایخ و فضلا و صلحا معروض میدارد و مقاصد این جماعه بانصرام میرسد - و در حضور اقدس بهر کدام در خور استعداد مبلغی نقد عطا میشود - و متصدی خدمت عرض مکرر یادداشتهای مناصب و جاگیر و نقدي - و اقسام معاملات ابواب المال و ارباب التحاویل سائر احکام مطاعه باز دیگر بعرض اشرف میرساند - و کارگذاران اصطبل و فیل خانهٔ خیول و فیول رسم معتاد از نظر مقدس میگذرانند - ضابطهٔ گذشتن معتاد و بازخواست زری که بجهت خوراک دواب از سرکار فیض آثار تن میشود بر تقدیر زبونی و لاغری این جانداران از مصنوعات پادشاه دانش دستگاه حضرت عرش آشیانی است - و متصدیان داغ و تصحیحه تابینان امرا که خیول شان تازه بداغ و تصحیحه رسیده باشد باسپان بنظر کیمیا اثر درمي آرند - تا اگر آدم یا اسپ زبون باشد - تابین باشي بعتاب پادشاهي معاتب گردد - دیگر معامله روا ندارد - ازینجا پس ازچار

گهري و گاهي پنج بتقاضاى قلت و كثرت حوايج و مهمات بندگان الهى برخاسته‌بدولتخانهٔ خاص رفته پايه‌افزاي‌اورنگ اقبال ميگردند در عهد دولت حضرت عرش آشياني ميان ديوانخانه و مشكوي دولت جائى‌بودكه آن حضرت دران غسل ميكردند - و درانجا بعضى ملتزمان بساط قرب بار مي يافتند - و ديوان و بخشي نيز سعادت حضور دريافته مطالب ضروريه بعرض ميرسانيدند - بمرور ايام اين خلوتكده ازانرو كه حمام متصل آن اساس مى يابد باسم غسلخانه مشهور گشت - و برالسنهٔ خاص و عام مذكور - و الحون بتسميهٔ اقدس بدولتخانهٔ خاص‌زبان‌زد روزگار است - و دريتجا جواب بعضى عرايض ضروريه بخط مبارك مي‌نويسند - در جواب‌لختى مطالب كه بذريعهٔ وكيل يا وزيريا متصديان خدمت عرض عرايض صوبه داران بعرض اشرف ميرسد دبيران بلاغت آئين مطابق آنچه برزبان الهام بيان جاري شود فرامين نافذ مضامين قلمي‌مى‌نمايند - و بعد ازنگارش بشرف مطالعهٔ خديو دوز بين احتياط گزين ميرسد - اگر غلطي در عبارت يا سهو و نسيانى در مطالب‌رفته باشد اصلاح ميفرمايند - و از بادشاهزادهاى كامگار هركه صاحب رساله باشد رسالهٔ خود در ظهر فرمان اطاعت عنوان‌نوشته بمهر خود ميرساند - و پايان رساله ديوان معرفت خود مي نويسد - بعد ازان فرامين قدر آئين بحرم محترم ميرود - تا بمهر اشرف‌اوزك‌كه نزد حضرت مهد عليا ممتاز الزماني است مزين گردد - و درين خلوتكده ديوانيان عظام مهمات خالصهٔ شريفه و تنخواه ارباب مناصب معروض داشته بانصرام ميرسانند و نيز صدركل حوايج اصحاب استحقاق بعرض اقدس ميرساند - وخديو

خدا آگاه جمعی را زمین و مبلغي را نقد و برخی را یومیه درخور استعداد مرحمت نموده کامیاب میگردانند - و لختی را مبالغ از خزاین زر و زن و تصدق در دامن مراد ریخته از احتیاج بر می‌آرند ونبذی از اوقات بدیدن کارنامهاي صنعت گران سر طراز جادو پرداز از مرصع کار و مینا کار و غیره می پردازند - و داروغهای کارگاه عمارت خاصه باتفاق معماران شگرف‌کار نادره آثار طرح عمارت بنظر اصلاح اثر در می‌آرند - و چون خاطر خورشید مآثر را بابنیهٔ رفیعه و امکنهٔ منیعه که روزگار دراز بحکم آن آثار ما تدل علینا از علو همت وسمو دولت خداوندش بزبان بي‌زباني دِرگفتارند - و اعصار دیر باز از اباد گیري و زینت گستري و نزاهت پروري‌نامش یادگار توجه تام‌است اکثر منازل را بنفس نفیس طرح میفرمایند - و در آنچه معماران چابک دست بفکر دراز طرح‌کشیده‌باشند تصرفات بجاوبازخواستهای زیبا میکنند - و بر طرح مقرر رکن‌رکین دولت ساعد رصین سلطنت یمین الدوله آصفخان شروح قدسي احکام برمي نگارد - تا دست آویز متصدیان عمارت و معماران باشد - درین عهد آسایش‌مهد کار عمارت بجائی رسیده که حیرت‌افزای جهان نوردان دشوار پسند و مهندسان جادو کار این صنعت بي‌مانند است تفصیل آن در محالش نگاشته نامه را رنگ آمیز و خامه را نقش انگیز خواهد گردانید - و گاهي جانوران شکاري از پرنده ودونده بنظر والا درمي‌آرند - ولختي بتماشای اسپان پري منظر کوه پیکر بادسیر آتش سار برق نهاد براق نژاد که رایضان چابک سوار در صحن دولتخانهٔ خاص میگردانند مي‌پردازند - وچار پنج گهری روز باین مشاغل بسرمیبرود - و خدیوزمان

در باز پرس جور خستگان دل شکسته با انکه مردم دانای معامله فهم خدا ترس را بشان والا شان قضا و عدالت و داروغگی آن نصب فرموده اند روز چهارشنبه بی تخلف از جهروکهٔ درسن برخاسته دولتخانهٔ خاص را رشک بهشت برین میگردانند - و دران روز معدلت افروز جز متصدیان عدالت و ارباب فتوی و چندی از فضلای دیندار دیانت کار و برخي از امرا که همیشه ملتزم بارگاه حضور اند بار نمي یابند - و متکفلان عدالت یک بیک از دادخواهان را بنظر اقدس در آورده مدعي بعرض اشرف میرسانند و خاقان مظلوم نواز ظالم گداز بشگفته روئي و نرم خوئي کیفیت واقعه استفسار فرموده بر وفق فتواي علما حکم مینمایند - و اگر سیاستي باید کرد برخصت شارع بتقدیم میرسد - و دربارهٔ داد پژوهان اطراف و اکناف که فصل مدعیات انها جز در همان مرزمین صورت پذیر نباشد مناشیر والا بناظمان انجا صادر میگردد که بدور بیني و حق گزیني صدق از کذب باز دانسته ستم را تدارک نمایند و ستم دیده را بداد رسانند - والا متخاصمین را بدرگاه عدل و انصاف تا دارالخلافه اکبرآباد که مهبط رایات جلالست بفرستند - و از مشاغل دولتخانهٔ خاص فراغ یافته بشاه برج که در بلندي بسدرة المنتهی هم آغوش است - و در استواري بسد سکندري همدوش - تشریف میفرمایند - درین بیت الشرف غیر پادشاهزادهاي کامگار بخت بیدار و چندي از ملتزمان بساط قرب هیچ یکی بی دستوري راه ندارد حتی خدمتگاران که ایشان نیز بي طلب در نمی آیند و بانخدمت قیام دارند توقف میکنند - و بعضی امور پادشاهي که بروی روز

افتادن ان صلاح دولت نیست و مضامین فرامین قضا آئین که بامرای دور دست باید نوشت و اظهار آن مصالح ملکی بر نتابد باوزیر درمیان می ارند - و آنچه ازمطالب ضروریه خالصه و طلب و تنخواه ارباب مناصب در دولتخانهٔ خاص بعرض نرسیده باشد وزیر درینجا معروض داشته بانجام میرساند - و درین رفعت کدهٔ دولت دو سه کهری می نشینند - وگاهی که مقاصد بیشتر باشد بیشتر و نزدیک به نیمه روز مشکوی اقبال را بقدوم میمنت لزوم رشک افزای مینو می گردانند - و همین که وقت نماز ظهر میرسد بنماز و اوراد پرداخته طعام تناول میفرمایند - وتا معاملات به ترطیب دماغ و انبساط خاطر بتقدیم رسد ساعتی بررونق سنت سنیهٔ نبویه علیه کرایم الصلواة و التحیه بقیلوله می پردازند - و در حرم محترم نیز بخلاف دیگر دولتمندان غفلت پیشه بمستلذات جسمانی و متنعمات نفسانی نپرداخته بقضای حوائج محتاجان اشتغال مینمایند - وبعفت ماب عصمت احتجاب ستی النسا خانم که از مزاجدانی و شیوازبانی و حسن خدمت و لطف ادب در خدمت ملکهٔ روزگار حضرت مهد علیا بمهم سازی و معامله پردازی سعادت اندوز است هموار مطالب درماندگان و مقاصد افتادگان بعرض آن ابهت قباب خورشید نقاب میرساند - و آن بانوی حریم اقبال بخدیو خداپرست معروض میدارند - و جهانی کامیاب مرادات میگردد - و بمستورات پراگنده اوقات فراخور حال زمین و روزیانه و زرنقد مرحمت میشود - وبرخی دوشیزگان را که ازبیکسی وبی چیزی اسباب عروسی سرانجام نپذیرد از حلی وحلل ونقود ودیگر آنچه ناگزیراین کاراست - درخور اصالت و

حالت جهاز عنایت میشود - و به همسران انها نکاح انعقاد می یابد و هر روز در محل اقدس از زر و زیور و مبالغ گرانمند باین عنوان بخرج میرود - و پس از نماز عصر گاهی بجهروکهٔ دولتخانهٔ خاص و عام برمي آیند - و بندگان سعادتمند بدولت کورنش میرسند - و باندازهٔ وقت مهمات روائي می یابد - و کشکچیان که بهندوستانی زبان چوکی داران گویند تسلیم قور میکنند - و همواره بموافقت سعادت نماز شام را در دولتخانهٔ خاص بجماعت ادا میفرمایند - بعد از نماز دران نشیمن فردوس آئین که از فزونی کافوري شموع مرصع لگن فروغ اگین است قریب چار پنج گهڑي بنظم مهمات سلطنت اشتغال مینمایند - و گاهی درین مکان نزاهت نشان باستماع قسام نغمات گوینده و سازنده توجه میفرمایند - مهارت پادشاه دانش دستگاه درین صناعت بی مانند که لذیذ ترین مستلذات و دقیق ترین معقولات است خصوصا نغمهٔ هندوستانی بمرتبهٔ ایست که زیاده بران متصور نیست - بر همگنان پیداست که حسن صورت را خصوصا اگر متکیف بکیفیت نغمه شود در دلربائي و خاطرکشائي اثري عظیم است - چنانچه در اطفال بي تمیز مشاهد و معاین است و لهذا هیچ امتي از امم بي موسیقي نیست حتی سکان شوامخ جبال و قطان براري و قفار - و آنچه از وسعت دستگاه و فزوني اداهاي نازک و فراواني معاني رنگین و مضامین دلنشین و گذارش مراتب ناز و نیاز در نغمهٔ هندوستان است در دیگر نغمات عشري از اعشار و یکي از هزار نیست - و بالجمله حسن نغمهٔ هندوستان - چون نغمهٔ حسن هند عالم گیر است - و نغمه شناسان ز حسن

پرستان هر دیار مر او را امیر * • نظم •

گوش چشمي شود جو آرد رنگ • چشم گوشي شود چو سازد چنگ •

و بسا از صوفیان صافي دل و ریاضت مندان پیوند گسل در محفل فیض منزل سماع و تواجد جان بجانان بآساني سپرده اند - و ودیعت حیاة را شگفته پیشاني - تفصیل آن از بسیاری شهرت محتاج نگارش نیست - و بعد فراغ ازین امور نماز عشا را ادا نموده از دولتخانهٔ خاص بشاه برج تشریف میفرمایند - و اگر کاری در دولت خانهٔ خاص سرانجام نیافته باشد وزیر کل و بخشیان را طلب فرموده بانجام میرسانند - و از هشیاری و جد کاري کار امروز بفردا نینداخته بل کار فردا امروز ساخته بمشکوي دولت تشریف می برند - و دو سه گهري درانجا باستماع نغمهٔ فرح بخش خاطر مقدس گشته با دل بیدار و خرد هشیار سر دانش پرور بر بالین خواب مي نهند - و تا بنوشین خواب در شوند مجلسیان شیوا بیان در پس پردهٔ کتب سیر و تاریخ مبین احوال انبیا و اولیا ووقایع سلاطین سابقه و حوادث خواقین سالفه که سعادتمندان پند پذیر را تذکرهٔ بیداریست - و بیدار بختان روشن ضمیر را تبصرهٔ هشیاري - خصوصا ظفر نامه که دران آثار فرمان روائي و جهان کشائی حضرت صاحبقراني گذارش یافته و واقعات بابري میخوانند - و همگي اوقات خواب عبادت انتساب قریب بدو پهر است - اکثري میفرمایند که اوقاتي که بدادگستري - و خلق پروري - و انجام مهام جهانیان - و قضاي حوایج محتاجان - و اندوختن اسباب رضای الهي - و ادای حق نعمت پادشاهي - بسر توان برد حیف باشد که بغفلت

این اعتصام که رواج صنایع را روز بازار دیگر است - و عنایت ایزدی را بآرایش عالم سروکار دیگر - بجای آن منازل نلکی ارتفاع از سنگ مرمر که مانند آئینهٔ سکندری عکس نماست - و بسان باطن ریاضت منشان مصفا - چنان ساخته و پرداخته شده که حیرت افزای جهان نوردان است - چنانچه گذارش خواهد یافت - برافراختند - اگرچه در اکبرنامه مبلغ خرچ عمارت نگارش نیافته اما در جهانگیر نامه مسطور است که سي و پنج لک روپیه صرف آن شده - ظن غالب آنست که این مبلغ بر عمارت قلعه و منازلی که در دولت حضرت عرش آشیاني در قلعه اتمام یافته خرج شده باشد - و بر کنار دریاي جون شهری چون عرصهٔ زمین فسیح بل چون ساحت آسمان وسیع آباد شد - از اقسام نفایس و گونا گون غرایب همه کشور و الوان نعمات و انواع مستلذات هر دیار یادگار بهشت برین است - اصناف ناگزیر عشرت و ناگذران معشیت وضیع و شریف دران اماده - والاف صنعت‌گران و حرفت پیشگان مرفه الحال فارغ البال برروی روزگار خود ابواب جمعیت کشاده ● شعر ●

شهري بيني چو فكر دانا ● دروی همه کائنات پیدا

چون عارض دوست از نکوئي ● در وی همه ارزو که جوئي

و بتازکي از جلوس سعادت مانوس حضرت صاحب قران ثاني بکرامت تازه و شرافت بي اندازه رسیده مسقط رحال اماني و آمال و مسقط افاضل رجال گردیده - تا حصول این دولت والا بهمان نام قدیم موسوم بود - چون وجود هر شي بوقت خاص و شخص مخصوص منوط است - مشید ارکان فرمان روائي - مقنن قوانین

جهان کشائي - حضرت عرش آشياني که پنجاه و يک سال و دو
قمري و ده روز باستقلال و جمعيت بر تخت کامراني متمکن بو
اکثر اشيا را باسامي جديده موسوم گردانيدند - اين شهر را با ا
نام قديمش از حسن لفظ و معني عاري بود با اکبر آباد موسو
نساختند - و اين نام نامي همچنان دربردهٔ غيب مختفي و محتجب
بود - حضرت صاحبقران ثاني روز جلوس عالم ارا اين مستقر اعـ
رفعت و جلال را اکبر آباد نام نهادند - و ازانجاکه هرچه برزبان الـ
بيان پادشاه روشن دل حقيقت آگاه رود مثل تقدير الهي رواج
دارد - اکنون بهمين نام گرامي بر السنهٔ خاص و عام مذکو
است - و در دفاتر مسطور - دقيقه شناسان انجم و افلاک اين بلد
را از اواخر اقليم دوم شمرده اند - طولش يک صد و پانزده درجـ
است - و عرضش بست و شش درجه و سه دقيقه - شرقي آنولايـ
بهار و بنگاله است - غربي اجمير و تته - شمالي دهلي و پنجاب و
کابل - جنوبي مالوه و دکن - اگرچه در سالف ايام دهلي پادشا
نشين و سلطان گزين بود اما اکبر آباد ازانرو که در وسط ممالک
محروسه واقع شده - و درياي جون که آبش روشن تر از روان
عاقلست - وگوارا تر از احسان باذل - و از بسياری دريا دريا خور
در دل فرات انداخته است - واز عذبيت وگوارائي دجله دجا
آبروي چشمهٔ حيوان ريخته - از ميان شهر جاري - چنانچه امد شد
مترددين طرفين وآورد و برد احمال و اثقال جانبين همواره
بکشتي است • • نظم •

روديست که کوثرش عديل است • آبش سلسال سلسبيل است

بل که زرشك او همه سال * شیدای مسلسل است سلسال
بش همه کوکب مذابست * سیارهٔ مرکز تراب است
حضرت عرش آشیانی باقامت برگزیده مقر رایات دولت و اقبال
گردانیدند - دور دار السلام بغداد که سواد اعظم بلاد عراق عرب است
و عهد بعید و مدت مدید دار الخلافهٔ خلفای عباسیه بود و شعرای
پیشین بتازي و فارسي در مدح آن اشعار غرا گفته اند - قریب
بدو فرسخ است - چنانکه مجمع فضایل ملا شرف الدین علي یزدي
درظفرنامه نگاشته - و ان تخمینا شش کروه رسمي است - و دور
معمورهٔ دار الخلافهٔ اکبر آباد از هر دو جانب دریای جون ده کروه
پادشاهي است - که پنج فرسخ ولایت و قریب پانزده کروه رسمی
هندوستان باشد - برین تقدیر بمراتب زیاده بر بغداد است -
قلعه ودولتخانهٔ والا وعمارات مرتفعهٔ پادشاهزادهای عالیمقدار و امرا
پیشترآباداني درین طرف آب که جانب مغرب است واقع شده و
این آباداني هشت کروه است - و طول دو و نیم کروه و عرض یك
کروه - و بسا ازین منازل روح افزاي روح کشا بیك لک روپیه تا پنج
لک صورت اتمام پذیرفته - و انچه بکمتر ازین انجام گرفته از دایرهٔ
احصا بیرون است - دران طرف آب که سمت مشرق است باغهای
عالي دلکشا و عمارات رفیعهٔ دلکش میان بساتین ساخته شده - و
عمارتي که امرا بجهت سکونت ساخته باشند کمتر است - و آبادي
آن دو کروه دور و یك کروه طول و نیم کروه عرض دارد *

بر جویندگان آثار و خوانندگان اخبار پوشیده نماند که در کتب
تواریخ و غیر آن نام این دریا جون مي نویسند و در باستاني نامها

حکمای هندوستان جمنا بفتح جیم و ضم میم و نون و الف چنانچه زبان زد روزگار است و در کتب ایشان این آب را اسامی بسیار است ازانجمله کالندی - کالند نام کوهی است که منبع این دریا است - چون فنون احادیث متشابه است - و امثال اقاویل متشابك - گلگون تیزگام خامه بجزن گذارش این داستان چند بتقریبی نوردیده بشاه راه نگارش وقایع دولت ابد پیوند که فرا پیش داشت رسید ●

چارم روز نشاط اندوز از جلوس اقبال مانوس امان الله مخاطب بخانه‌زاد خان مهین خلف مهابت خان خانخانان - از دار السلطنة لاهور آمده بتقبیل بارگاه عرش جاه چهرهٔ سعادت بر افروخت - همان روز عشرت اندوز او را بخلعت خاصه و خنجر مرصع با پهول کتاره و شمشیر مرصع و صوبه داری مالوه و باضافهٔ هزار سوار بمنصب پنج هزاري ذات و سوار بخطاب خان زماني و مرحمت اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه و انعام ایک لک روپیه نقد بر نواخته دستوری آنصوب دادند ●

هفدهم جمادی الثانیه راجه گج سنگه ولد راجه سورج سنگه که خال زادهٔ حضرت خاقانی است - و این مهین منقبت خال رخسار افتخار او از وطن مالوف که ولایت جوده پور و توابع آنست و بمارواز اشتهار دارد بدار الخلافة رسید - و بزمین بوس آستان عرش مکان سربلند گشته مشمول مراحم پادشاهانه گردید - و بعنایت خلعت خاصه و خنجر مرصع با پهولکتاره وشمشیر مرصع و منصب پنجهزاري ذات و سوار که در عهد حضرت جنت مکاني داشت و علم و نقاره

و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه نوازش یافت *

بیست و دوم ارادت خان و مقرب خان و حکیم مسیح الزمان از دار السلطنة لاهور آمده بدولت کورنش رسیدند - ارادت خان را بخلعت و خنجر مرصع باپهولکتاره و شمشیر مرصع و باضافهٔ پانصدي ذات و هزار سوار بمنصب پنج هزاري ذات و سوار بمرحمت علم و نقاره و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه سر بر افراخته بدستور سابق میر بخشي گردانیدند - و مقربخان را بخلعت خاصه بر نواختند - و بجهت پیری از خدمت معاف داشته قصبهٔ کیرانه را که وطن اوست و پیوسته در جاگیر او بوده مرحمت فرمودند - که بفراغ بال بدعاء روز فزونیء حشمت و اقبال و درازیء عمر پادشاه باجاه و جلال مشغول باشد - پدرش شیخ بهنا درملازمت حضرت عرش آشیاني بخدمت طبابت خاصه جراحي که دران فن بي‌نظیر روزگار بود قیام مینمود - او نیز درین صنعت بی عدیل و سهیم است - حضرت جنت مکاني از دیرین بندگي او را بمرتبهٔ والاي امارت رسانیده بودند - و ازانرو که در زمان دولت آن پادشاه فلک بارگاه در کارسازی و معامله پردازي مرد هر کار و کار عمده منظور نبود بهمدین که از جواهر وقوف داشت صوبهٔ عمدهٔ گجرات که مانند سورت و کنبایت که هر یکی معدن نفایس و منبع رعایت است بنادر دارد باو دادند - و چون از عهدهٔ کارگذاریء ملک و سرداریء سپاه نتوانست برامد صوبهٔ مذکور را ازو براورده باقطاع اعلی حضرت مقرر کردند - و حکیم مسیح الزمان را بخلعت

و به آئین پیشین بمنصب سه هزاري ذات و پانصد سوار سرافراز ساختند - ازانجا که در فرمان روائی حضرت جنت مکاني نیز بارگاه آسمان جاه این پادشاه احسان دستگاه پناه جاي سلاطین عالي شان و راجهاي والا مکان بود و هرجا کار فرو بستهٔ بود باین استان دولت آشیان روي نیاز مي نهاد - و هرجا روزگار خستهٔ بود درین سدهٔ سینه بار اهل میکشاد - ابراهیم عادل خان حاکم بیجاپور از خرد دوراندیش و راي صواب آئین اسرار خلافت و جهانباني از لوحهٔ پیشانئ نورانئ این خدیو خدا اگاه خوانده - و انوار سلطنت و کشور ستاني در جبین نور آگین این خاقان جهان پناه درخشان دیده همواره سلسلهٔ اعلي و یکدلي بدست اخلاص پرست داشته همگي همت مصروف هوا جوئي و رضا پژوهئ این قبلهٔ راستان میگردانید و ازحزم‌گزیني و احتیاط آئیني همیشه استدعا مینمودکه ظل ظلیل رافت و عاطفت پادشاهانه بر متعلقان او خصوصا پسرش محمد نام که اکنون جانشین اوست مبسوط و ممدود باشد - و چون ابراهیم عادل خان هنگامی که موکب گیتي پیما در خیبر اقامت داشت زندگاني از جهان فاني بربست - بادشاه دوست نواز دشمن گداز از روی مروت ملکانه و فتوت پادشاهانه سلالهٔ دودمان نبوت میر عبد السلام مخاطب باختصاص خان را بتعزیت و دلجوئي فرستاده محمدعادل خان ولي‌عهد اورا باعتبار تازه و افتخاربی اندازه امتیاز بخشیده بودند - ان مطمح انظار خاقاني مراسم تسلیه چنانچه باید و آداب سفارت انچنان که شاید - بتقدیم رسانیده درین تاریخ سعادت استلام عتبهٔ خلافت اندوخت - و پیشکش محمد عادل خان

از اقسام جواهر شب افروز و انواع مرصع آلات بیش بها بنظر پادشاه بسیار بخش کم پذیر در آورد - و بخلعت و خنجر مرصع و منصب چار هزاری ذات و دو هزار سوار و خطاب اسلام خانی و اسپ با زین مطلا و فیل و خدمت بخشیگری دوم و عرض مکرر که متصدی آن جز معتمد نشاید سر بر افراخت *

درین هنگام بسمع والا رسید که رانا کرن را روزگار بسر آمد - چون از نواخته های این درگاه سلاطین پناه بود - و بر کشیده های این بارگاه آسمان جاه - و جگت سنگه خلف جانشین او پس از مالش فرمودن گیتي خدیو در ایام سعادت فرجام پادشاهزادگي رانا امرسنگه جد اورا چنانچه گذارش می یابد از بخت وري و نیک اختري دریساق دکن و سیر کشمیر ملازم رکاب فیروزي نصاب بود - او را بمنصب پنج هزاري پنج هزار سوار سرفراز گردانیدند - و فرمان نوازش عنوان متضمن خطاب رانا که لقب آبا و اجداد اوست و خلعت خاصه و کهپوه مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین طلا و فیل از حلقهٔ خاصه با یراق نقره مصحوب راجه بیهر نراین باو فرستادند - و انچه از وطن مالوف به پدر او برسم تیول موافق منصب پنج هزاري ذات و سوار مرحمت شده بود باو عنایت فرمودند *

اکنون بنگارش نیرنگی اقبال خاقانی در تادیب و تنبیه
رانا امرسنگه میپردازد *

چون در ناصیهٔ اطوار فرخنده آثار فرمان فرمای این زمان مسعود و کشور کشای این آوان محمود اورنگ آرای جهان باني

حضرت صاحب قران ثاني از عنفوان مهد ارائي دلايل جهانداري و
شمايل حکم گذاري هويدا بود - همين که عمر گرامي بسن رشد و
تميز رسيد حضرت جنت مکاني کشايش هر مهم صعبي و حل
هر کار مشکلي به راي رزين اين پيش بين و خرد صواب گزين
اين پيش نهاد شجاعت و جلادت اين دست پرورد لطف الهي
و جلالت و بسالت اين شهسوار معرکهٔ دليري و آگاهي حواله مي
فرمودند - و بحسن تدبيرات صنيع الطاف يزداني کارهاي دشوار
آنچنان بآئين شايسته روائي مي يافت که موجب حيرت ديده وران
آگاه ميگرديد - ازانجمله امت معاملهٔ رانا امرسنگه واد رانا پرتاب
پور رانا اوديسنگه ابن راناسانکا که با پادشاه غفران پناه رضوان دستگاه
خلدآرامگاه حضرت فردوس مکاني در نواحي موضع خانوه از مضافات
بيانه نبرد ارا گشته بود - و ان حضرت در واقعات بابري شرح حال او
چنين نموده اند (3) که قوت وي از قرار واقع بجائي رسيده که نظر
بقاعدهٔ مستمرهٔ هندوستان که يک لک ولايت را صد سوار و کرور را
ده هزار سوار اعتبار ميکنند بلادمسخرهٔ آن سر خيل کفره بده کرور
رسيده که جاي يک لک سوار باشد - و درين ايام بسي از کفار
نامي که هرگز در هيچ معرکه کهيکي از ايشان امدادش ننموده بنابر
عداوت عساکر اسلامي بر لشکر شقاوت اثر وي افزودند - چنانکه ده حاکم
باستقلال که هريک چون دود دعوي سرکشي مي نمودند و در
قطري از اقطار قايد جمعي ازکفار بودند مانند اغلال و سلاسل بدان

کافر فاجر متصل گشتند - وآن عشرۂ کفرہ کہ بر نقیض عشرۂ مبشرہ لوای
شقاوت فزای - فبشرهم بعذاب الیم - می افراشتند توابع و عساکر
بسیار و ولایات وسیع الاقطار داشتند (ن - ک) - چنانچه سلهدي سی
هزار سوار را ولایت داشت - و راول ادیسنگه ناگوري دوازده هزار سوار
و میدني رای دوازده هزار سوار - و حسن خان میواتي دوازده هزار
سوار - و بارهمل ایدري چهار هزار سوار - و نرپت هادا هفت هزار سوار

(ن - ک) داشتند - و جمعیت هر کدام بتفصیل در واقعات
بیان فرموده اند و مبین ساخته که پس از پیوستن این ضلالت
پیشگان تمامی جمعیت شقاوت اندوزان دو لک سوار باشد هرگاه
ان حضرت چنین نگاشته اند یقین که از یک لک سوار موجود
کم نخواهد بود - پوشیده نماند قانونی که ان حضرت در باره
جمعیت رقم پذیر خامه حقایق نگار گردانیده اند دران ایام
معمول زمینداران بود ازین رهگذر که در جای و مقام خود بوده
حرکت نمی نمودند با وجود انتقال و ارتحال این ضابطه متمشی
نشود و بقدر بعد مسافت مطلب از مواطن و مساکن حرکت
موجب فزونی تا همواره سپاه گردد و لهذا انچه اکنون درین دولت
خدا داد ابد مدت ازل بنیاد مرزبان هندوستان بهشت نشان که
همگی در بندگی این عتبۂ سپهر مرتبه اند و از تردد و سفر
بجهت تقدیم خدمات مامورہ ناچار بنوکران خود میرسانند بسابق
نسبتی ندارد تا با انچه دیگر بندگان به تابینان خود می دهند چه
رسد - سخن کوتاه الخ

و نملهدي كهنجي پنج هزار سوار - و پرمديو چهار هزار سوار - و نرسنه ديو چهار هزار سوار - و محمود خان ولد سلطان سكندر اگرچه ولايه و پرگنه نداشت اما ده هزار سوار تخمينا باميدواري سرداري جمع كرده - كه مجموع جمعيت آن مهجوران وادي سلامت و امنيت نظم بقاعده پرگنه و ولايت دولك سوار باشد - هرگاه ان حضرت چنين نگاشته اند يقين كه از يك لك سوار موجود كم نخواهد بود - مجمل كوتاه سلسله را ناهموارة پدر برپدر مغرور و افتخار خاريده - و باعتما جبال شامخه و قلاع راسخه دم نخوت و استكبار زده - و بهيچ فرمار فرماي هندوستان طريق اطاعت و انقياد نمي پيمود - چنانچه حضرت عرش آشياني با ان عظم شان و سمو مكان و فزوني دستگاه - و بسياري عدت - و امتداد زمان سلطنت - و كثرت نوئينان عاليمقدار - و امراي خدمت گذار - و فرط عساكر - و وفور ذخاير - و ظهور كار هاي سترگ - و قيادارهاي بزرگ - كه هريكي كارنامهٔ روزگار - و بارنامهٔ اعصار است - هرچند همت بر گماشتند كه دودمان رانا باطاعت و انقياد درايد - و ولايت او مسخر گردد - و قلعهٔ چتور را كه از قلاع متينه و حصون رصينهٔ رانا اودي سنگه بود بيستم ربيع الثاني سال نهصد و هفتاد و پنجم بذات اشرف محاصره نموده سه شنبه بيست و پنجم شعبان سال مذكور بغلبه و استيلا مفتوح ساختند - و بعد مراجعت بدارالخلافت مكرر افواج قاهره به سرداري امرا بمالش رانا اوديسنگه و رانا پرتاب و رانا امرسنگه فرستادند - اما تبعيت و انقياد صورت نگرفت - و چون از فزوني اهتمام در اواخر عهد دولت اوايل ربيع اول سال هزار و هشتم حضرت

جنت مکاني را که نهین پور سلطنت و ولي عهد دولت بودند بر رانا امرسنگه تعیین فرمودند - آنحضرت بي نیل مطلب از ادیپور مراجعت نمودند - و رانا پسر بزرگ خود را بخدمت آنحضرت نفرستاده تا بملازمت او چه رسد - و پس ازانکه نوبت جهانباني بحضرت جنت مکاني رسید از حمیت ملکانه بر گذاردند که چون ما در ایام پادشاه زادگي باین مهم مامور گشته بودیم و انجام نگرفته نخستین کاری که همگي همت بران مصروف داریم این است - اول شاهزاده پرویز باتالیقي آصف خان جعفر بیگ با بسیاري از امرا مرخص گردید - دوم بار مهابت خان با لشکري گران دستوري یافت - بار سیوم عبد الله خان بهادر با جنود موفوره باستیصال او معین شد - ازانجا که کشایش این کار و حل این دشوار بفطرت و غیرت و راي وروبت این تعلیم یافتهٔ دبستان ایزدي باز بسته بود - هربار جز سرگرداني عسکر نتیجهٔ مترتب نگشت - ناگزیر حضرت جنت مکاني باندیشهٔ آنکه تاخود متوجه نشوند این مهم صورتی پیدا نخواهد کرد - پس از انقضاء هفت گهري ازشب دوم شعبان سال هزار و بیست و دوم هجري مطابق بست و چهارم شهریور از دار الخلافة اکبر اباد بصوب دار الخیر اجمیر توجه فرمودند - وپنجم شوال سال مذکور مطابق بیست وششم آبان بآن مکان فیض نشان رسیدند - و علاج منحصر در تعین شخص اقدس حضرت خاقاني دانسته خود درانجا اقامت گزیدند - و چهاردهم ذی القعده این سال مطابق ششم دی این جهان اقبال را که دران وقت سن مبارک به بیست و دو سال و هفت ماه قمري وپانزده روز و بیست و یک سال و یازده ماه شمسي و یازده روز بمیشود

رسیده بود - بعطای قبای طلا دوزي مرصع کل که مروارید براطراف گلهاي آن کشیده بودند - و چیرهٔ زردوزي که طرهٔ آن از عقود لالی بود و کمربند مسلسل مروارید و کپوه مرصع باپهول کناره و شمشیر مرصع و باضافهٔ چهار هزاري ذات و هزار سوار بمنصب دوازده هزاري ذات و شش هزار سوار و مرحمت دو اسپ خاصه یکی عراقي کوه پاره نام بازین مرصع - دیگری راهوار برق سرعت بادرفتار بازین طلا و فیل فتح گج نام خاصه بایراق نقره و ماده فیل نوازش فرموده به تنبیه و تادیب رانا امرسنگه رخصت دادند - از ملتزمان پیشگاه حضور راجه سورج سنگه خال حقیقي اعلی حضرت - نوازش خان ولد سعید خان - سیف خان ولد سید محمود خان بارهه - تربیت خان نبیرهٔ مقیم خان - ابو الفتح دکني - کشن سنگه کهتین برادر حقیقي راجه سورج سنگهه و رانا سنکر (۲) (که حضرت جنت مکاني او را بخطاب رانا بر نواخته بودند - و پسر رانا اودي سنکه است) سلیمان بیگ مخاطب بفدائي خان بخشي - و واقعه نویس این لشکر منصور - راو رتن هادا - راجه سورجمل پسر راجه باکو - راجه بکرماجیت بهدوریه - سید علي مخاطب بصلابت خان ولد سید قاسم بارهه خسر ولي اوزبک - سید حاجی حاجی پوري - میرزا بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ - میر حسام الدین ولد میر جمال الدین حسین انجو - رزاق بي اوزبک - دوست بیگ - خواجه محسن عرب خوافي مخاطب به عرب خان - سید شهاب باره - در خدمت اقدس معین گشتند - و مقرر شد که از

---

(۲) این قدر عبارت فقط در نسخهٔ (ک) است

صوبهٔ مالوه خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش ناظم آن ولایت - فریدون خان ولد محمدقلي خان برلاس - سردار خان برادر عبدالله خان بهادر - وسایرمنصبداران آن صوبه - و از صوبهٔ گجرات عبدالله خان بهادرصوبه‌دار - دلاور خان کاکر - سزاوار خان برادر عبدالله خان بهادر - زاهد ولد شجاعت خان - یاربیک و دیگر منصبداران تعینات آنجا (ن - ک) - و از صوبهٔ دکن و اکثر لشکریان پادشاهي پادشاه زادهٔ پرویز درانجا بود و از مدهوشي و بی خردي وکار نافرمائی سردار بودن ایشان درانجا محض عبث - قلیلی مثل راجه نرسنگه دیو بوندیله - محمد خان نیازي - یعقوب خان بدخشي - حاجی بی اورنگ - میرزا مراد ولد میرزا رستم صفوي - میر حاج مخاطب بشرزه خان - الله یار کوکه - غزلي خان جالوري که مجموع ‡ بیست هزار سوار بود بهمراهی معین گشتند - اما تا رسیدن اعلی حضرت باودیپور نصف این لشکر بموکب اقبال نه پیوسته بود - و چون موضع ماندل که بیست و چار کروهیِ اجمیر واقع شده و مبدای ولایت راناست - و سلطان پرویز و مهابتخان ازانجا قدم جرات پیش نگذاشته بودند مخیم سرادق جلال گشت - خدیو اقبال شروع در نشاندن تهانجات نمودند - تهانه عبارت است از جمعی از سوار و پیاده تفکچي و کماندار که

(ن - ک) بملازمت مقدس بشتابند مجموع این فوج شانزده هزار سوار بود - اما تا رسیدن اعلی حضرت به اودي پور نصف این لشکر بموکب اقبال نه پیوسته بود بعد از وصول اعلام ظفر طراز بانجا جمعی دیگر نیز مثل راجه نرسنگه دیو الخ ‡ چار هزار ·

چار دیواري بر دور خود کشیده در مکان مخوف فروکش کنند - و بمحافظت راه و ضبط محال نزدیک تهانه و رسانیدن رسد از تهانه بتهانهٔ دیگر بپردازند - برون کوه شش تهانه مقرر گردید - جمال خان ترکي در ماندل - دوست بیک و خواجه محسن درابباس - سید حاجي در اندوله - عرب خان خوافي در شاه آباد معروف بمهار - میر حسام الدین ولد میر جمال الدین حسین انجو در دیوک - سید شهاب بارهه درکتل دهباری - و چون رایات فیروزي به اونتوله که ده کروهی اودیپور است رسید اعلی حضرت راجه سورج سنگه و چندی از عمدهای دولت که شایستگی کنکاش داشتند درباب تعین محل اقامت استفسار نمودند - راجه معروض داشت که صلاح دران است که اونتوله که بیرون کوه است محط عسکر اقبال گردد - و بکوه درشدن و به اودیپور رفتن مناسب نمی نماید که غنیم علف نواحي خواهد سوخت - و رسد نخواهد رسید - شهسوار معرکهٔ دلیري و دلاوري مشورت ظاهر بینان قبول نفرموده با دلي قوي و خاطری مطمئن به اودیپور تشریف فرمودند - و آنرا اقامت گاه ساخته چار فوج بجهت مالش رانا و تخریب ولایت و نهب و غارت فیل و استر و بدست آوردن فیلان تعین کردند - یکی بسرداری عبد الله خان بهادر فیروز جنگ که از احمد آباد همانجا رسیده دولت ملازمت اقدس دریافته بود - دوم به باشلیقي دلاور خان کاکر - و بمقتضای حزم و احتیاط پرم بیگ بخشي بهمراهی او معین گردید - تا در تقدیم خدمت مساهله نورزد - سیوم بسرکردگی سید سیف خان باره و کشن سنگه و یکی از بندهای اعلی حضرت - چارم بکار فرمائي محمد تقي میر بخشی

اعلی حضرت (†) (که از کیاس بسمت جهین معین شده بود - و فراوان برنا و پیر کشته و خسته مراجعت نموده - و در اودیپور بسعادت ملازمت موکب میمنت مستسعد گشته ایشان را بتاخت پرداخته - و دست یغما و تاراج کشاده - و داد کشش و کوشش داده - و تمامی آن دیار پی سپر مراکب مواکب فیروزی گردانیده گروها گروه بگو نیستی فرستادند - و جمعی کثیر از ذکور و اناث کفار نابکار باسیری گرفتند - عبد الله خان بهادر که فیل عالم کمان سرآمد افیال رانا را با پنج فیل دیگر بدست آورده بود روز نوروز عالم افروز مطابق نهم صفر سال هزار و بیست و سیوم هجری احراز دولت کورنش نموده افیال مذکور به پیشگاه حضور آورد - دلاور خان و بیرم بیگ (ن) هم سعادت آستان بوس دریافته فیلی چند که گرفته بودند از نظر مقدس گذرانیدند - و دیگر سران سپاه نیز قرین نصرت معاودت نموده بملازمت اقدس فایز گشتند (†) (اعلی حضرت فیل عالم کمان و هفده فیل دیگر را با عرضداشت مشتملبر مبارکباد نوروز و نوید فتوحات تازه مصحوب جادون رای دیوان بیوتات خویش بخدمت حضرت جنت مکانی ارسال داشتند - و ان حضرت فرمان عنایت عنوان محتوی بر فراوان آفرین و هزاران تحسین بخط خود نوشته فرستادند - و چون خان اعظم در آمدن از صوبهٔ مالوه درنگ نموده بود چنانچه خدیو

(†) این عبارت فقط در نسخه (ک) است ۰

(ن) پرم بیگ

اقبال حکیم خوشحال پسر حکیم همام را فرستاده بودند که منزولی نموده اورا بموکب فیروزي برساند - با وجود منصب کلان و خدمت نظم صوبهٔ مالوه جمعیت قلیلی که همگي بسه صد سوار میرسید همراه آورده بود - و معهذا چشم از حقوق نمک خوارگي باز پوشیده نفاق می ورزید - و در شکست کار میکوشید - و خدیو ادب اموز اورا به بیت الادب زندان نشانیده حقیقت بخدمت جنت مکاني معروض داشته بودند - و آن حضرت این معنی پسندیده مهابت خان را معین ساخته بودند تا بادي پور رفته اورا بدرگاه معلی بیاورد - چون مهابتخان را بوالا درگاه رسانید آن حضرت اورا به آصفخان که دران هنگام حراست قلعهٔ گوالیار بعهدهٔ او بود حواله نمودند که بدانجا بفرستد - و خدمت نظم صوبهٔ مالوه از تغیر وی با سه کرور دام بطریق انعام ازان صوبه بفروغ افزای گوهر خلافت عطا فرمودند -) القصه خدیو دوربین باندیشهٔ انکه برسات رسیده آید نشود که فرصت از دست رود در شعاب جبال و قلل اتلال که مفر و مقر او بود تهانجات نشانیدند - و مقرر ساختند که بدیع الزمان ولد میرزا شاه رخ با جمعی از منصبداران و تفنگچیان در کوینهلمیر - سید سیف خان بارهه در جارول - رانا منکر ولد رانا اودیسنگه در کوکنده - دلاور خان کاکر درآمنه - فریدون خان برلاس در اورتن - هادا در اوکنه - محمد تقی میر بخشي در چاوند - بیرم بیگ در بیجا پور - ابراهیم خان مهمند از ملازمان سرکار اعلی حضرت در جاور - میرزا مراد پسر میرزا رستم صفوي در بادبري - سزاوار خان برادر عبد الله خان بهادر در پاتوره - زاهد پسر شجاعت خان

در کیوره - لختي از راجپوتان راجه سورج سنگهه در ساده‌ري باشند - و مداخل و مخارج برو مسدود گردانند - و آن وحشي دشت ادبار را درمیان گرفته تا بکشند یا بدست نیارند دست ازو باز ندارند - و سرانجام جمعیت بر تهانه آنچنان نمودند که رانا از هر طرفي که سربردارد تهانه درانجا در تنبیه او بمدد دیگری محتاج نشود - هر یکي ازینان شبانه روز درجا و مقام خود مستعد پیکار و آمادهٔ کارزار بوده در حوالی آن تردد می نمود - درین زد و برد اولچه و اسیر بیشمار بدست اولیای دولت قاهره افتاد - و فراوان‌دیار و کنشت بسعي لشکر اسلام منهدم گشت - و خرمن عمر بسیاري از باطل کیشان بر در هیاکل بباد فنا رفت - مجملاً به آرای صایبه و افکار ثاقبه و تدبیرات کشور کشا و ترددات حیرت افزای حضرت شاهنشاهي و دوانیدن افواج پي در پی بی ملاحظهٔ سورت گرما و کثرت باران و نهب و غارت و قتل و اسر و ضبط مداخل و مخارج و نشاندن تهانجات درون و بیرون کوه خاصه در محالی که از ناگوارائی اب و ناسازگاری هوا و صعوبت مکان وهم به نشستن تهانه درانجا پي نمی برد - در مدت قلیلی کار ان چنان بروتنگ ساختند که او جان و ناموس خود را در معرض هلاک و تلف دیده و حیات درگرو فرمان برداري و نجات منحصر در خدمتگذاري دانسته برای سندر داس میر سامان اعلی حضرت متوسل شد - و بذریعهٔ عجز و استکانت و وسیلهٔ انکسار و ضراعت امان خواه و عفو پژوه گشت - و عرضه داشتی مصحوب هرداس جهالا که عمده ترین راجپوتان او بود و سبهکرن خالوي خود که از معتمدان او بوده

بوساطت رای مذکور فرستاده معروض داشت - که خود آمده ملازمت نماید - وکرن پسر کلان جانشین او برکاب فیروزي بخدمت حضرت جنت مکاني رود - اگرچه قصد اقدس استیصال او بود اما چون راي سندر داس استعفا نمود - و نیز بعد از رسیدن این ماجرا بمسامع حضرت جنت مکاني فرمان عالیشان صادر شد که آن فرزند سعادت مند وقوع اینمعني را خدمت عمده نمایان دانسته دست از هلاک او باز دارد - ملتمس شرف پذیرائی یافت - و برطبق آرزوی او ملا شکرالله دیوان و رای سندر داس که بعد از انجام این مهم حسب الالتماس اعلی حضرت نخستین بخطاب افضل خان و دومین بلقب راي رایان از پیشگاه عنایت حضرت جنت مکاني سر برافراخت - از حضور سراسر نور مرخص گشتند که تسلیهٔ او نموده اورا بآستان رافت بیارزند - و نشان والا شان مزین بنقش پنجهٔ مبارک که برات حیات او بود مصحوب ایشان شرف صدور یافت - رانا که دل از رهائي برگرفته بود و دست از جان شسته و از فرزندان و ناموس و ولایت مایوس گشته بوصول این توقیع زندگاني عازم عتبهٔ کرم گردید - و چون بحوالی اردو رسید حضرت خاقاني عبد الله خان بهادر و راجه سورج سنگه و راجه سکهدیو بندیله و سید سیف خان باره را بپذیرهٔ او فرستادند - او پس از آنکه دیدهٔ امیدش بفروغ جمال عالم آرا روشني پذیرفت بآئین بندها ناصیهٔ ادب بر زمین سوده مراسم عبودیت بتقدیم رسانید - خاقان بیهمال بهرش بدست مبارک برداشته اورا سرفراز صورت و معني گردانیدند و بکلمات امید افزا ومقالات بیم زدا جمعیت ظاهر و باطن بخشیدند

و بموجب امر معلی عبد الله خان بهادر و راجه سورج سنگه بریمین سعادت قرین و رانا بر شمال میمنت اشتمال نشستند - بعد ازان سه پسر او سورجمل و بهیم که قوی هیکل و بس مردانه بود و بیمن بندگی این درگاه بخطاب راجگی و پس از چندي بمهاراجگي سربلندی یافت و باگهه و دو برادر رانا سهه و کلیان و دیگر عشیره و راجپوتان عمدهٔ او بار کورنش یافتند - رانا لعل کلان مشهوري بوزن هشت تانک با دیگر جواهر و مرصع آلات و نه اسپ و نه فیل بقیهٔ تاراج افواج قاهره پیشکش گذرانید - وبخلعت فاخره وجمدهر مرصع و شمشیر مرصع و اسپ بتپچاق از طویلهٔ خاصه با زین طلا و فیل از حلقهٔ خاصه با ساز نقره سربلندافراخته سرمایه یکم که سه پسر و دو برادر و پنج راجپوت معتبر او بودند خلعت و جمدهر مرصع و اسپ و بپهل تن دیگر خلعت و اسپ - و به پنجاه راجپوت خلعت تنها مرحمت شد - و رانا دستوری معاودت بمقر خویش یافت - و بجهت مزید عزت و اعتبار او افضل خان و رای رایان بمشایعت او مامور گشتند - وازانجا که او کرن را همراه نیاورده بود چه طریقهٔ زمینداران است که پسر جانشین خود را با خویشتن بملازمت سلاطین نمی آرند و ساعت انصراف اعلام ظفر انجام اخر همان روز بود مقرر گشت که افضل و رای رایان درهمین روز کرن را بدرگاه معلي آرند - و آخر ان روز کرن جبهه سای بندگي گردید - و بعنایت خلعت فاخره وجمدهر مرصع و شمشیر مرصع و اسپ از طویلهٔ خاصه بازین طلا و فیل از حلقهٔ خاصه با یراق نقره مفتخر گشت - و چون از تاخت و تاراج افواج بحر امواج پریشاني تمام بحال سلسلهٔ رانا راه یافته

بود و از بی سامانی سرانجام این سفر برکرن دشوار پنجاه هزار روپیه بطریق انعام باو عنایت فرمودند - و رایات اقبال قرین هزاران فرخي و فیروزي و فراوان خجستگی و بهروزي بصوب دار الخیر اجمیر بلندي گراي شد - (ن) چون نوزدهم محرم ظاهر اجمیر مخیم سرادقات جلال گشت جمیع امرا بامر حضرت جنت مکاني باستقبال شتافتند - و فردای آن روز یکشنبه بیستم محرم سنه هزار و بیست و چهار مطابق یازدهم اسفندار سعادت ملازمت والد

(ن) و چون ظاهر اجمیر مخیم سرادق جلال گشت جمیع امرا بامر حضرت جنت مکاني باستقبال شتافتند - و فرداي آن روز یکشنبه بیستم محرم سنه هزار و بیست و چهار مطابق پانزدهم اسفندار خدیو جهان خداوند دوران بشکوه آسماني و شوکت سلیماني برگلگون اقبال سوار شده بتوزک تمام و آراستگی تام که مشاهدهٔ آن شگفت افزای روزگار بود بسال بسته روانه شدند - اوای نقارهٔ شادماني بایوان کیوان رسید - و صدای سرنا و کرنا واوله در زمین و زمان انداخت - زمینیان بحیرت در شدند - و آسمانیان بدعای بقا رطب اللسان گشتند - حضرت جنت مکاني که درین هنگام پس پنجره در جهروکه بتماشای فوج آرائی وتوزک این شهسوار عرصهٔ وغا مینمودند بعد از داخل شدن خاقان ممالک ستان در دولتخانه بجهروکهٔ خاص و عام بر آمدند - و علی حضرت را در حین سعادت اندوزي ملازمت از فرط مهربانی و قدر دانی به بر گرفتند و بیشانیء مبارک بوسیدند سلیمان زمان هزار مهر بطریق نذر الخ (نسخهٔ ک)

بزگوار اندوختند - حضرت جنت مکاني از فرط مهرباني و قدرداني
به بر گرفتند - اعلی حضرت هزار مهر بطریق نذر و هزار دیگر برسم
تصدق و بلورین صندوقچهٔ کار نادره کاران نزدیک مشحون بجواهر
ثمین با لعل کلان مشهور رانا که جواهر شناسان شصت هزار روپیه
قیمت آن نمودند - و فیل عالم گمان بهترین فیلان رانا و دیگر
افیالی که ازو و اتباع او درین یساق بدست افتاده بود بآئین
پیشکش گذرانیدند - حضرت جنت مکاني قبای زربفت خاصه
با چارقب طلا دوزي که بران گلهاي مرصع نشانده بودند - و خنجر
مرصع و شمشیر مرصع و دو اسپ از طویلهٔ خاصه‌یکي با زین مرصع
دیگري با زین طلا و فیل از حلقهٔ خاصه بجی کنجر نام با یراق
نقره و ماده فیل عنایت فرمودند - و در جلدوي این خدمت
بر منصب این جهان فیروزي که دوازده هزاري ذات و شش
هزار سوار دو اسپه سه اسپه بود سه هزاري ذات و دو هزار سوار
دو اسپه سه اسپه افزودند - که مجموع پانزده هزاري ذات و هشت
هزار سوار تمام دواسپه سه اسپه باشد - و سواي آن در اثناي این مهم
سه کرور دام بطریق انعام از صوبهٔ مالوه با خدمت نظم آن صوبه از
تغیر خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش که بجهت دامادی خسرو چشم
ازحقوق نمک خوارگي باز پوشیده نفاق می ورزید و در شکست کار
مي کوشید و بدین سبب خدیو ادب آموز اورا به بیت الادب زندان
نشانده حقیقت بخدمت حضرت جنت مکاني معروض داشته
بودند - و درجناب سلطنت مستحسن افتاده و مهابتخان مامور گشته
که به اودیپور رفته اورا بدرگاه معلی بیاورد - و پس از رسیدن او

بوالا درگاه به آصف خان که دران هنگام بخطاب اعتقاد خان سر بلندی داشت و حراست قلعهٔ گوالیار بعهدهٔ او بود حواله شده که بدانجا بفرستند) مرحمت نمودند - پس از ان کرن دولت باریافت ازان پس نوئینان که در رکاب فیروزي آمده بودند سعادت اندوز کورنش گشتند - وکرن بعنایت جمدهر مرصع و مالای مروارید وکپوه مرصع با پهولکتاره وحسب الالتماس خدیو نشاتین بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و مرحمت نصف جاگیر درون کوه و نیمهٔ دیگر بیرون ان سر بر افراخت - و عطای اسپ و فیل و انعام پنجاه هزار روپیه نقد ضمیمهٔ دیگر عنایات گشت - و پس از چهار ماه رخصت انصراف بموطن و مسکن خویش یافت - و مقرر شد که جگت سنگه پسر کلانش که امروز بجای پدر و جد (ن) خویش رانا ست با هزارسوار در دکن خدمت نماید. ببست و سیم جمادی الثانیهٔ علامي افضل خان که از فضلای دار العلم شیراز است و از ایام نیک فرجام پادشاهزادگی اطلی حضرت سعادت اندوز بندگي چنانچه گذارش یافت بوسیلهٔ فضایل صوري ومعنوي وذریعهٔ اخلاص خالص و عقیدهٔ راسخ و قدم خدمت و وفور مزاج داني و کارشناسي

(ن) خود بخطاب رانا سرفراز گشت در ملازمت باشد - و او چنانچه نگاشته امد با هزار سوار در هردو یساق دکن که در سنین اتیه بتقریبی گذارش خواهد یافت در رکاب اقدس دولت اندوز خدمت بوده در سفر کشمیر نیز ملتزم رکاب فیروزي بود * ببست وششم جمادی الثانی الخ *

بمزید اعتبار و اعتماد امتیاز دارد از دار السلطنت لاهور رسیده دولت ملازمت اندوخت - و بخلعت والا و خنجر مرصع و باضافهٔ پانصدي پانصد سوار بمنصب چار هزاري ذات و دو هزار سوار و مرحمت اسپ با زین مطلا و فیل سر بلند گردید - و بخدمت میر سامانی بدستور سابق منصوب گشت - سلخ این ماه پادشاه خطاپوش عطا پاش بالتماس حضرت مهد علیا ممتاز الزمانی سیف خان را که بسبب بعضي تقصیرات از پیشگاه نظر عاطفت انداخته ازمنصب و جایگیر باز داشته بودند بخلعت و منصب چهار هزاري ذات و سوار و علم و نقاره سر بلند گردانیدند - سالیانهٔ حکیم رکنای کاشي بیست و چهار هزار روپیه مقرر شد *

رسیدن بادشاهزادهای والا مقدار و یمین الدوله اصفحان از دار السلطنت لاهور بدار الخلافت اکبراباد

غرهٔ رجب سال هزار وسي و هفتم هلالي مطابق نوزدهم اسفندارمذ ماه - دراري فلک اقبال - لالی صدف جلال - انوار حدقهٔ دولت - اثمار حدیقهٔ سلطنت - بادشاهزاده محمد دارا شکوه - و محمد شاه شجاع و محمد اورنگ زیب - و قدوهٔ امرای والا مکان - اسوهٔ نوئینان عالی شان - رکن رکین فرمان روائي - سعد مساعد جهانکشائي - یمین الدوله اصفحان - و دیگر خوادین وحشم - و سایر عبید وخدم از دارالسلطنت لاهور بحوالی دار الخلافت اکبر اباد رسیده بحکم جهان مطاع درظاهر بهشت اباد معروف بسکندره نزول نمودند - حضرت مهد علیا از نوید قدوم - مسرت لزوم - اثمار فواد - و ازهار

مراد - و مژدهٔ رسیدن ابوین مکرمین - کمال سرور اندوخته بدستوری خدیو عالم خداوند بني آدم - با درهٔ صدف دولت - موجهٔ بحرِ سلطنت - غرهٔ ناصیهٔ کامراني - قرة العین حضرت صاحب قران ثاني - بیگم صاحب و دیگر فرزندان والا گوهر برسم پذیره متوجه گشتند - ازان سو یمین الدوله در خدمت دراریٔ فلک جلالت باستقبال هودج والا و محمل علیای حضرت ممتاز الزماني - و گوهر درج جهانباني بیگم صاحب سوار شد - حضرت مهد علیا در اثنای راه جائي که سرادق رفعت برای ملاقات بر افراخته بودند بدیدن دیدار مسرت اثار فرزندان کامگار بعد از مفارقت دراز - و لقاي راحت افزای والدین ماجدین پس از مهاجرت دیر باز - چندان نشاط اندوختند که نگارش نپذیرد - چه در کار خانه ابداع عبارتي که بگذارش کیفیت این انبساط که حالتی است جناني و وجداني - نه لساني و بیاني - وفا کند - ایجاد نیافته - و تمام روز بجمال فرحت افروز اولاد امجاد و دیدار گرامیٔ ابوین شریفین بهجت آمود گشته شب هنگام بمشکوي ابهت معاودت فرمودند - فردای آن روز پنجشنبه جمیع اعیان خلافت و ارکان سلطنت بحکم مقدس استقبال نموده پادشاهزاده‌ی اقبال مند بخت بلند را با یمین الدوله و دیگر بندهای اخلاص اندیش ارادت کیش ببارگاه عظمت آوردند - و چون جهروکهٔ دولتخانهٔ خاص و عام بپرتو جلوس اقبال شهنشاه سلیمان جاه نور آگین گردید - پادشاهزادهاي بخت بیدار و یمین الدوله و دیگر سعادت پژوهان بدولت ملازمت رسیدند نخست مهین گوهر مکان جلالت بهین جوهر سیف

بسالت - محمد داراشکوه سعادت زمین بوس اندوختند - و هزار مهر برسم نذر و هزار دیگر بصیغهٔ نثار گذرانیدند - پس ازان نور حدقهٔ اقبال - نور حدیقهٔ جلال - محمد شاه شجاع زمین ادب بلب نیاز بوسیده یک هزار و پانصد مهر نصف بنذر و نصف به نثار بنظر کیمیا اثر در اوردند - انگاه سرو جویبار شوکت - گلبن گلزار حشمت - محمد اورنگ زیب باستلام ساحت جهانبانی سعادت اندوز گشتند - و هزار مهر نصف بنذر و نصف به نثار گذرانیدند - آن آسمان جاه و جلال کواکب ثواقب اقبال را در آغوش عاطفت کشیده بتقبیل جبین روشن بیشانی گردانیدند - نشاط این روز عشرت افروز که غلغله در زمین - وولوله در چرخ برین - انداخته بود از گذارش بیگانه است - وبانکارش آشنا نه - بعدازان عماد السلطنت یمین الدوله اصف خان به تلثیم عتبهٔ فلک مرتبه سر رفعت بآسمان افراخت و هزار مهر نذر و یک خوان پر از اقسام جواهر با هزار مهر دیگر برسم نثار گذرانید - و باشارهٔ خدیو جهان خداوندگیهان بجهروکه که نردبان پایهٔ اسمان رفعت است رفته سر عبودیت برپای فلک پیما گذاشت - پادشاه حق شناس حقیقت اساس از بنده پروری و پرورده نوازی بهر دو دست کرامت پیوست سران سرگروه ارباب صدق و صفا سرآمد اصحاب حقیقت و وفا برداشته درآغوش عنایت گرفتند - و باین عاطفت پادشاهانه سرش بآسمان رسید - در همان مجلس شکوه مانس پادشاه دریاوش - کان بخشش - خلعت خاصه با چارقب مرصع و خنجر مرصع با پهولکتارهٔ گران بها و شمشیر مرصع با پردلهٔ مرصع که از غنایم فتح احمد نگر بود و حضرت عرش

آشیانی بحضرت جنت مکانی و آن حضرت در جلدوی کشایش دکن بشهنشاه سلیمان جاه مرحمت فرموده بودند و یک لک روپیه قیمت داشت و علم و نقاره و تومان و طوغ و دو اسپ از طویلهٔ خاصه یکی عربی با زین مرصع دیگری عراقی با زین طلای مینا کار و شاه آسن نام فیل از حلقهٔ خاصه که سرآمد فیلان ایام بادشاه زادگی بود با ساز طلا و ماده فیل عنایت نموده سر مباهات آن واسطهٔ عقد معالی و مکارم بکیوان رسانیدند - و خدمت والا رتبت و وکالت تفویض فرموده مهر مقدس اوزک که در مشکوی اقبال نزد حضرت مهد علیا می بود بالتماس آن گردون قباب خورشید احتجاب بآن عماد دولت سپردند - و در مخاطبات بلفظ عمو که تا دامن قیامت طراز آستین افتخار ان نسخهٔ مفاخر خواهد بود گذارش نموده محسود و مغبوط جهانیان گردانیدند - الحق ادای انچه از اداب عقیدت و لوازم ارادت ازین حق گذار نعمت - و سپاس دار منحت - بتقدیم رسیده و آنچه از مراسم نوازش و کامبخشی و مراتب بنده پروری و پرورده نوازی از بادشاه مروت نهاد - شهنشاه فتوت نژاد - بروی کار آمده از اندازهٔ خامهٔ کوته زبان بیرون است - بعد ازان شایسته خان مهین خلف یمین الدوله سعادت کورنش دریافته بخلعت فاخره و خنجر مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و باضافهٔ هزار و پانصد سوار بمنصب پنج هزاری چهارهزار سوار و بمرحمت علم و نقاره و اسپ از طویلهٔ خاصه بازین مطلا وفیل امتیازیافت - و دیگر امرا که در خدمت پادشاهزادهای کامکار بایمین الدوله از دار السلطنة لاهور باستان اقبال رسیده بودند

به ترتیب مناصب بتقبیل عتبهٔ والا ناصیهٔ بخت منذي بر افروخته مشمول عنایات شاهنشاهي گشتند - و لختي بمناصب سابق و برخی به اضافه سر افرازي یافتند - بدین تفصیل - صادق خان بخلعت و خنجر مرصع و منصب چهار هزاري ذات و سوار و علم و نقاره - خواجه باقي خان مخاطب بشیر خواجه بخلعت و خنجر مرصع و منصب چهار هزاري ذات و سه هزار و پانصد سوار و علم و نقاره و اسپ با زین مطلا و صوبه داری تهته از تغیر میرزا عیسی ترخان که در اثناء توجه رایات جهان کشا از دکن بدار الخلافت اکبر آباد هنگام وصول موکب اقبال بحوالی احمد اباد بنظم صوبهٔ مزبور دستوري یافته بود - میر حسام الدین انجو که در سالف ایام مصدر خدمتي شده بود بخلعت و خنجر مرصع و منصب چهار هزاری ذات و سه هزار سوار و علم و اسپ بازین مطلا و فیل - شاه نواز خان پسر میرزا رستم صفوي بخلعت وخنجر مرصع و منصب سه هزاري ذات و هزار و پانصد سوار و علم و اسپ بازین نقره - میر جمله بخلعت و خنجر مرصع و منصب سه هزاري ذات و هزار و دویست سوار - موسویخان بخلعت و به اضافهٔ هزاري ذات دو صد و پنجاه سوار بمنصب سه هزاري ذات و بخدمت صدارت کل ممالک محروسه بدستور سابق - معتمد خان بخلعت و منصب سه هزاري ذات و هشتصد سوار و اسپ بازین نقره - خواصخان بخلعت و منصب دو هزار و پانصدي ذات و هزار و پانصد سوار و اسپ - مخلص خان بخلعت و خنجر مرصع و منصب دو هزاري ذات و سوار و علم و اسپ و فیل - الله ویردي

که در عهد حضرت جنت مکاني بمعتمد خان مخاطب گشته بود
بخلعت و خنجر مرصع و منصب دو هزاري ذات و سوار و خطاب
الله ويرديخان و اسپ و فيل - بهاريداس کچهواهه بخلعت و
منصب هزار و پانصدي ذات و هفتصد سوار - راجه روز افزون
بخلعت و منصب و پانصدي ذات و ششصد سوار - حکيم خوشحال
ولد حکيم همام بخلعت و منصب هزار و پانصدي ذات و دو صد
سوار - حکيم ابو القاسم گيلاني بخلعت و منصب هزار و پانصدي
ذات و پنجاه سوار و خطاب حکيم الملک و انعام پنجهزار روپيه -
راجه گردهر بخلعت و منصب هزاري ذات و پانصد سوار - ميرزا
شجاع ولد ميرزا شاه رخ بخلعت و منصب هزاري ذات و چارصد
سوار - تشريف خان بخلعت و منصب هزاري ذات و دوصد سوار
سرافراز گرديدند - و تيول سابق ايشان بحال حکم شد - و ديگر
نويئنان و منصب داراني که در صوبجات بودند جمعي بمناصب
سابق و جوقي باضافه نوازش يافتند - بدين نمط - خانجهان لودي
بمنصب هفت هزاري ذات و هفت هزار سوار دو اسپه و سه اسپه -
و هريکي از خواجه ابوالحسن و سپه دار خان و ياقوت خان حبشي
و جادون راى کايتهه بمنصب پنجهزار سوار - و اعتقاد خان و باقر
خان و ججهار سنگه ولد راجه نرسنگه ديو بنديله و اوداجي رامدکني
بمنصب چهار هزاري چار هزار سوار - و فدائي خان و بهلول ميانه
بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار - و جهانگير قلي خان خلف
خان اعظم کوکلتاش و مبارز خان افغان بمنصب سه هزاري سه
هزار سوار - و بيگلر خان بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار

و هرکدام از سرافراز خان و شهباز خان دوتاني و راجه جگت سنگه ولد راجه باسو بمنصب سه هزاري پانصد سوار - و رشيد خان انصاري و فخر الملک ولد ياقوت خان حبشي بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار - و سيد هزبرخان بارهه بمنصب سه هزاري هزار سوار - و هريک از لشکري ولد ميرزا يوسف خان و سيد نظام خلف سيد صدر جهان حضرت عرش آشياني بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار - و امير خان واسد خان بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار - والله يار خان بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و دو صد و پنجاه سوار - و ظفر خان ولد خواجه ابو الحسن بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و دو بيست سوار - و هرکدام از اسلام (ارسلان) بيگ مخاطب به شمشيرخان و بالخوقليج بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار - و سبحان ويردي ملقب بخنجر خان و رضوي خان و مختار خان بمنصب دو هزاري هزار دويست سوار - و سعيد خان بمنصب دوهزاري هزار و يک صد سوار - و هريک از ميرزا والي ومخلص الله باضافهٔ پانصدي ذات و دو صد و پنجاه سوار - و آتش خان دکني از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزارسوار - و ابراهيم حسين کاشغري و عزيزالله ومحمد زمان طهراني و بسونت دکني و راول کليان جسلميري و محلدار خان دکني بدستور پيشين بمنصب مسطور - و التفات خان ولد ميرزا رستم صفوي بمنصب دو هزاري هفت صد سوار - و سيد بايزيد باضافهٔ پانصدي صد سوار بمنصب دو هزاري هفتصد سوار و فيروز خان خواجه سرا بمنصب دو هزاري پانصد سوار - و راول

پونچا بمنصب هزار و پانصد سوار - و هر یکی از زین العابدین
ولد جعفر بیک و آصف خان باضافهٔ پانصدي دو بست سوار - و
شرف الدین حسین باضافهٔ پانصدي پانصد سوار بمنصب هزار و
پانصدی هزار سوار - و سرسال ولد مادهو سنگه کچهواهه بائین سابق
بمنصب مزبور - و یادگار حسین‌خان از اصل و اضافه بمنصب هزار
و پانصدي هشت صد سوار - و هرکدام از میرزا حسن ولد میرزا
رستم صفوي و سعادت خان نبیرهٔ زین خان کوکلتاش و نظر بهادر
خویشگي بدستور سابق بمنصب هزار پانصدي هفتصد سوار - و
جلال ولد دلاور خان کاکرباضافهٔ پانصدي صد سوار بمنصب مرقوم و
شیخ فرید باضافهٔ پانصدي دو بست سوار بمنصب هزار و پانصدی
ششصد سوار - و حکیم عبد الحاذق ولد حکیم همام گیلاني بمنصب
هزار و پانصدي‌ششصد (ن - سه صد) سوار - و هریک از بکرماجیت
ولد ججهار سنگه بندیله و راول‌سمرسی بمنصب هزاري هزار سوار-
و صالح محمد ولد میرزا ساهي و سکندر برادر شهباز خان دوتاني
و دولت خان ولد الف خان قیام خاني بمنصب هزاري هشتصد
سوار - و سهراب‌خان ولد جعفر بیگ و اصف خان و سید غلام محمد
برادر سید یعقوب و بابا خواجه و لعل‌خان بمنصب هزاري هفتصد
سوار - و اکبر قلي ککر و بلبهدهر سنگهاوت و کشن سنگه و مادهو
سنگه ولد راو رتن هادا بمنصب هزاري ششصد سوار - و میر
عبد الله و میر ابراهیم خویشان میرزا سید یوسف خان از اصل و
اضافه بمنصب هزاری پانصد و پنجاه سوار - و مغل خان ولد
زین خان و ... نبیرهٔ عبد الرحیم خانخانان و اکرام خان ولد اسلام

خان فتح پوري و کرم الله ولد علي مردان بهادر و دوست بیگ ولد تولک خان و بهاریمل ولد کشن سنگه راتهور و مرتضی قلي برادر جانسپار خان و پرورش خان بارهه و اقا افضل بدستور سابق بمنصب هزاري پانصد سوار - و میرزا خان ولد زین خان باضافهٔ پانصدي ذات و چار صد سوار - و بهرام نبیرهٔ خان اعظم و کرمسی راتهور(ن) از اصل و اضافه بمنصب مذکور - و کامل خان ولد خان اعظم و شاه بیگ خان و ذو الفقار بیگ ترکمان و خواجه بابای مخاطب بجانباز خان بآئین پیشین بمنصب هزاري چهار صد سوار - و لطیف خان نقشبندي از اصل و اضافه بمنصب مزبور - و خواجه قاسم ملقب بعقیدت خان بمنصب هزاري سه صد و پنجاه سوار - و میرزا حیدر ولد میرزا مظفر صفوي باضافهٔ پانصدي پنجاه سوار بمنصب هزاري دوصد سوار - و شرفا و کورسین کشتواري بدستور سابق بمنصب مسطور سر بر افراختند ٭

پنجم رجب جانسپار خان ترکمان از دکن رسیده دولت کورنش دریافت - و بعنایت خلعت و خنجر مرصع و به اضافهٔ هزار و پانصدي ذات و هزار سوار بمنصب چار هزاري ذات و چار هزار سوار و علم و نقاره و اسپ با زین مطلا و فیل و صوبه داري اله باد سر افتخار بآسمان رسانید ٭

هشتم راو رتن هادا از وطن آمده جبین طالع به تقبیل عتبهٔ فلک رتبه بر افراخت - و بمرحمت خلعت و جمدهر مرصع بمنصب

(ن) تونور

پنج هزاري ذات و سوار بدستور سابق و علم و نقاره و اسپ بازين مطلا و فيل تارک افتخار بر افراخت - همدرين روز خدمت وزارت حسب التماس يمين الدوله بارادت خان مفوض شد - و خلعت خاص و قلمدان مرصع باو عنايت فرمودند - و صادق خان را از تغير او مير بخشي گردانيده بخلعت و قلمدان مرصع پايهٔ اعتبارش افزودند - درين تاريخ بهيم راتهور بمنصب هزار و پانصدي ذات و هفتصد سوار - و برتهيراج راتهور بمنصب هزار و پانصدي ذات و ششصد سوار سرفراز گشتند - بمير ظهير الدين علي يزدي سه هزار روپيه انعام شد *

جشن مسرت افزاي نوروز عالم ارا

دبدبهٔ قدوم بهجت لزوم نوروز جهان افروز جهانيانرا نويد عشرت جديد رسانيد - و طنطنهٔ مقدم فيض توام بهار نشاط آثار زمانيان را مژدهٔ عيش جاويد - از رسيدن کوکبهٔ شاه رنگين کلاه گل اشجار پژمرده خلعت خرمي و شادابي پوشيد - و روزگار خزان ديده و چمن مهرگان رسيده بر زمرديين بساط سبزه بادهٔ شگفتگي و سيرابي در کشيد - بلبل نغمه سرا بلحن باربدی غمزدگان خزان را نشاط تازه بخشيد - و صُلصُل جادو نوا بصوت زهرويي افسردگان مهرگان را انبساط بي اندازه - ابر گوهر بار سايه بان فيض بر روي صحن گلشن برافراخت - برق درخشنده براي روشني مجلس باغ مشعل برافروخت - رعد خروشنده کوس صبوحي گل بر بام فلک مي نوازد - يا صور رستخيز نست که بزندگي اموات نباتات مي پردازد - روز دو شنبه دوازدهم

رجب هزار و هي و مقدم هلالي سرمايۀ نور و ضياي آسمانيان - پيرايۀ فر و بهاى زمينيان - جمشيد زرين كلاه - خورشيد عالم آرا - كي خسرو آسمان گاه - افتاب ظلمت زدا - رايات عدالت و اعتدال - و الويۀ شوكت و جلال - بشرف خانۀ خويش برافراشت - باد صبا بفراشي بساط عالم را رفت و روب تازه داد - و ابر چابك دست بسقائي بسط زمين را آب و تاب بي‌اندازه - روى كوه و هامون چون انكليون بگونهاي رنكارنگ نگارين شد - و رخسار باغ و راغ چون بوقلمون برنگهاي گوناگون نمودار بهشت برين - شمال روح پرور از رياحين روح گستر عنبر تبر بدامن و آستين كشيد - و از بوى بهار چون زلف يار و طبلۀ عطار مشك بيز و عنبر ريز گرديد - عرصۀ زمين را سمن و ياسمين چون آسمان پر زهرۀ زهرين ساخت - صحن بوستان از سبزۀ زمردين رنگ در فيروزۀ چرخ برين انگيخت - گل جلوه كنان و عشوه گران نقاب از رخ بر انداخت - و بلبل شيدا كاشانۀ دل دردا از متاع شكيبائي بپرداخت * * نظم *

* جهان شد تازه از باد بهاران * زمين را آبرو افزود باران *
* خور خرم نهاد خرمي دوست * بگلها بردريد از خرمي پوست *
* گل از گل تخت كاؤسي برآورد * بنفشه پر طاوسي بر آورد *
* ز هر شاخ شگفته نو بهاري * گرفته هر گلي بر كف نثاري *

درين اوقات فرخنده سمات كه از اعتدال هوا دلها از غم وا پرداخته بوده و خاطر ها با خرمي در ساخته - باهتمام پيشكاران كارگاه دولت - و كارگزاران كارخانۀ سلطنت - در صحن دولت خانۀ خاص و عام سايه باني موسوم بدل بادل كه مانند عرش بلند مكان است - و

چون آسمان فراخ دامان - برافراخته سپهری دیگر بر روی چرخ برین کشیدند - و در ته آن اسپکي از مخمل زربفت و بر دور ان شامیانها هم ازین جنس بستونهاي طلا و نقره برپا کردند - و فرشهای رنگارنگ و بساطهای گوناگون گسترده درو دیوار دولتخانهٔ خاص وعام را بمخمل زربفت و پردهاي فرنگي و دیباهاي رومي و چیني و زربفت هاي گجراتي و ایراني آرایش دادند - مجلسی بروی کار آمدکه عقل دشوار پسندان جهان‌گرد را بحیرت انداخت *

* بیت *

زده خیمهاي بریشم طناب * درو فرش زربفت بیش از حساب
همه پردها دیبهٔ شستري * همـــه فرشها سندس عبقري
چنان نقشها کرده بروي نگار * که نقاش چین گشته زو شرمسار

خدیو عالم - خداوند بني آدم - طراز کسوت جهانباني - مظهر رحمت یزداني - که پیش همت خورشید آثارش گنج شایگان مانند احجار بیمقدار است - و دفاین معادن و خزاین بحار چون خاک و آب بي اعتبار - بر اورنگ جهانباني که سدرهٔ آمال و اماني است و طوباي افضال و کامراني - با فر آسماني - و شان سلیماني - جلوس میمنت مانوس فرموده بر روي زمانیان اسباب نشاط و ابواب انبساط آماده و کشاده گردانیدند - نسایم عدل دماغ روزگار عطرآمود گردانید - و روایح بذل مشام زمانه بخور اندود - و آفتاب برّ و نوال کوه و صحرا را منور ساخت - و ابر احسان و افضال خارستان وگلستان را تازه و تر *

* نظم *

سریر مملکت اکنون کند سرافرازي * که سایه بر سرش افگند خسرو غازي

ولاک‌الاه غرور این زمان نهد ازهر • که هست افسرشه برتر مراعزازي
خطاب خسرو انجم‌کنون بگردانند • که مصلحت نبود خسروی بانبازی
غریو کوس و کرنا - و صدای نفیر و سرنا - اوای مسرت در زمان
و زمین انداخت - و طنطنهٔ دعای اصحاب عمایم و اشتقاق و زمزمهٔ
ثنای سخن طرازان نظم و نثر و لوله در چرخ برین - دراری برج
دولت در درج حشمت چار پادشاهزادهٔ والا گوهر که چار عنصر
شخص دولت اند - و ارکان اربعهٔ کعبهٔ سلطنت - در چار گوشهٔ
تخت سلیمانی با فر سلطانی قرار گرفتند - و درپای سریر خلافت -
سر آمد ارکان مملکت - سردفتر اعیان دولت - یمین الدوله اصفخان
استاده سر اعتبار برافراخت - و دیگر ارکان دولت و اعیان سلطنت
وسایر ارباب مناصب در خور نسبت و منزلت ایستادند - و مجمع
مفاخر و معالي یمین الدوله بنوازشهای ملکانه امتیاز یافت - و
عنایت خلعت زرین وانعام فیل گزین چندوله نام با یراق طلا و ماده
فیل ضمیمهٔ دیگر عواطف گردید - در ایام خجسته فرجام پادشاهزادگي
بضرورت وقت ده (ن - ۱ و) لك روپیه از لشکرخان گرفته بودند -
ازانجا که دامن همت کیوان رفعت که چون جیب آسمان از نقایص
پاکست غبار ستدن برنیاید - همواره مرکوز ضمیر دریا نظیر بود که هرگاه
وقت مقتضي باشد باز دهند - درین هنگام که روزگار پیشکار این دولت
بلند است - و چرخ غاشیه بردار این سلطنت بی مانند - آن مبلغ
را باو مرحمت فرمودند - خدیو دور بین صواب گزین بالهام لاریبي
وتائید غیبی که همیشه دستیار این دولت جاوید امتداد ست - و کار
این سلطنت ابد میعاد - پیش ازانکه خبر آمدن نذر محمد خان

بر سر کابل چنانچه گذارش خواهد یافت بمسامع حقایق مجامع رسد - و باعث تغییر ظفر خان ولد خواجه ابو الحسن که در زمان حضرت جنت مکانی به نیابت پدر نظم مهام صوبهٔ کابل مینمود بروی کار اید - روز جلوس سعادت مانوس اورا بصوبه داری کابل سربلند ساخته بودند - چون دربنولا بعرض مقدس رسید که ظفر خان در درهٔ خیبر که از مضافات تیراه در حینی که عبد القادر پسر احداد بد نهاد را قتل نموده بود خبر شنقار شدن حضرت جنت مکانی شنفته یعقوبخان بدخشی و بالچو قلیچ و سعادت خان و عبد الرحمان ترنابی و معین خان بخشی و جمعی دیگر از بندهای جانسپار را بکابل فرستاد - و خود به پشاور آمد - و پس از نظم مهمات انجا برسم هر ساله که ناظم آن صوبهٔ قشلاق در پشاور کند - و ئیلاق در کابل ارادهٔ رفتن کابل نمود - هر چند کار دیدگان پیکار ورزیده ازین قصد بی هنگام منع نمودند بگوش قبول نشنوده از راه کوتل شادي بهگار و خیبر روانه شد - و از خرد سالي و ناآزمونی مراتب حزم در حل و ترحال و مدارج احتیاط در حط و انتقال رعایت ننموده بره نوردی در آمد - ناگاه آرک زئیان و افریدیان ددکار بد کردار که در شعبه از شعب پر شغب اناغنه این کوهستان اند و درظاهر فرمان بردار و خدمتگزار و در باطن فتنه جوی و شورش پژوه و پیوسته خواهان فرصت دزدی ودست اندازي بر سر راه آمده دست بتاراج اردو کشودند - وازان رو که سردار نا کرده کار جمعی دور بین نبرد گزین که بمدافعهٔ دزدان و ره زنان توانند پرداخت در ساقه بگذاشته پیش رفته بود - اموال بسیار بغارت رفت و بهمراهان ونوکران

از خسارت فراوان رسید - و اوعنان همت و زمام ثبت چنان از دست داد که بهیچ وجه بچارهٔ آن نتوانست پرداخت - حضرت جهانبانی درین روز مسرت آما اورا بعنایت خلعت خاصه سربلند گردانیده بنظم مهمات آن صوبه رخصت نمودند - و نزدیک پانزده هزار سوار کار دیده پیکار و رزیده از سادات بارهه و بخاری و مغول و افغان و راجپوت بدفعات از رکاب نصرت نصاب بکمک او دستوری یافتند - بهادر خان روهیله بخلعت و تیولداری سرکار کالپی و مالش زمینداران متمرد ان سرزمین و مخلص خان بخلعت و فوجداری نهروز و آن نواحی و راجه بهارت بندیله بخلعت و فوجداری پرگنهٔ ایاوه و مضافات ان که از خالصات شریفه است و دیندار خان بخلعت و فوجداری میان دوآب - و مغول خان ولد زین خان کوکه بخلعت و قلعه داری کابل سر بر افراخته مرخص گشتند - و ملا مرشد شیرازی بخلعت و منصب هزاری ذات و دوصد سوار و خطاب مکرمت خانی و دیوانی بیوتات و حکیم جمالای کاشی بخدمت دیوانی سرکار حضرت مهد علیا و فزونی منصب - و سید عبد الواحد ولد مصطفی خان بخاری بفوجداری سرکار حصار سربلند گردیدند چون حصار دولت خانهٔ خاص و عام را از موج خیز بخشش پادشاهی کامیاب صورت و معنی ساخته مشکوی جلال را بقدوم میمنت لزوم فروغ آگین گردانیدند - پردگیان سرادق عزت مراسم تهنیت بتقدیم رسانیدند - و هریک در خور حالت و منزلت بنوازشی سر فراز گردید - بخصوص مهد علیا اصناف پیرایه و اقسام زیور که قیمت ان پنجاه لک روپیه بود مرحمت شد - و جواهر و حلی بیست

و پنج لک روپیه بپادشاهزادهٔ عالم بیگم صاحب - و جواهر و مرصع آلات
بیست و پنج لک روپیه بدیگر پادشاهزاده های کامگار عالیمقدار ،
محمد دارا شکوه و محمد شاه شجاع و محمد اورنگ زیب و مراد بخش
و روشن رای بیگم و ثریا بانو بیگم عنایت فرمودند - و با خجسته
روز شرف به بزمهای دلکشا و جشنهای فرح افزا حیرت انگیز کهن
سالان جهان گردیده و دشوار پسندان غرایب دیده گشته جهان را کام
افروز گردانیده از روز جلوس مقدس تا این روز عشرت افروز یک
کرور و هشتاد لک روپیه از جواهر و مرصع آلات و خلعت و خنجر
مرصع و جمدهر مرصع و شمشیر مرصع و اسپ و فیل و اشرفي
و روپیه انعام فرموده نامهٔ جود نامهای سخا کوشان پیشین و ماسخ
بار نامهای کرم فروشان نخستین گشتند • نظم •

کرده شاه از دراز دستی جود • از جهان دست خواستن کوتاه
در کرم خود چنین تواند بود • بشری لا اله الا الله

از انجمله یک کرور شصت لک روپیه بحضرت مهد علیا و پادشاهزاده های
کامگار - و بیست لک روپیه بسایر بندها - اگر نیکان این زمان
مسعود بوجود همه سود این سلطان کرم گستر بنازند بجا است .
و پاکان این روزگار محمود به بود همه جود این خاقان دادگر سر
بر افرازند سزا - چه آنچه سلاطین عالی مقدار بجد و جهد فراوان
بروزگار دراز فراهم آرند - و آن را سرمایهٔ مکنت و جاه و پیرایهٔ
شوکت و دستگاه پندارند - درین حضرت فلک رتبت بانعام یکروزه
وفا نکند - بل به بخشش یک تن اکتفا - • بیت •

هنگام جود ما حضر یک عطای تست

BIBLIOTHECA INDICA;

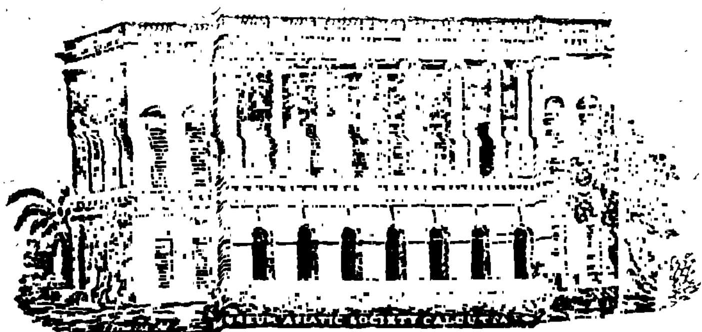
A

COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED UNDER THE SUPERINTENDENCE OF THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

NEW SERIES, No. 100.



THE

BÁDSHÁH NÁMAH.

BY

'ABD AL-HAMÍD LÁHAWRÍ

EDITED BY

Mawlawis Kabír Al-Dín Ahmad and Abd Al-Rahím

UNDER THE SUPERINTENDENCE OF

MAJOR W. N. LEES, LL.D.

FASCICULUS II.

CALCUTTA:

PRINTED AT THE COLLEGE PRESS.

1866.